

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۳

شهریورماه ۱۳۸۲

مطالب این شماره :

- * تحریم انتخابات مجلس هفتم و سرنگونی رژیم ! ص ۱
- * هرج و مرج، حاصل تجاوز نظامی ... ! ص ۳
- * برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر ص ۷
- * آبشخور تقلیل گرایی در ... ص ۱۶
- * ملاحظاتی درباره سرمایه داری، ... ص ۲۸
- * جدال زیر سلطه با سلطه گر ! ص ۳۵
- * هر روز ! ص ۳۸

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پست الکترونیکی Ranjbaran@hotmail.com
آدرس غرضنامه حزب در اینترنت
www.ranjbaran.org

1-Ranjbar
Box 1047
162 12 Vallingby
SWEDEN

2-Ranjbar
P.O.Box 39269
Washington,D.C. 20016

تحریم انتخابات مجلس هفتم و سرنگونی رژیم!

نگرانی از هم اکنون سراسر وجود جناحی از حاکمین را در رابطه با انتخابات مجلس هفتم، فراگرفته است. مرتضی مبلّغ معاون سیاسی وزارت کشور می‌گوید: در حال حاضر با چالش مشارکت مواجه هستیم. در انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی در برابر بزرگترین تهدیدها قرار داریم. رو در روی مردم با حاکمین مدتهاست شروع شده و هم اکنون به سطحی رسیده است که موجودیت آنها را به خطر انداخته است. کیانوش راد نماینده ی مجلس "اصلاح طلب" نیز می‌گوید: اگر خاتمی سکوت کند، مجلس لوایح دوگانه را به فراندوم می‌گذارد. حاکمین خطر سقوط خود را حس می‌کنند و در به در دنبال راه حلی می‌گردند!

در ایران نزدیک به ۱۰۰ سال است که قانون اساسی نوشته شده و ظاهراً ما وارد دوران "مدنیت مدرن" شده‌ایم! اما این قانون تا به امروز تنها مترسکی بوده است در دست حاکمان برای سرکوب مردم و اعمال دیکتاتوری بر آنها. قانون اساسی اجرا نمی‌شود. زیرا قانونی بالاتر از آن وجود دارد که همانا قانون جنگل است و قوی‌ترین بهترین! . دیروز شاه، دربار سلطنتی، امرای ارتش و پلیس و پلیس مخفی که محافظین سرمایه‌ها و مالکین بزرگ بودند، آزادی دست زدن به هرجنایتی را داشتند و امروز دستگاه ولایت فقیه، سپاه پاسداران، بسیج، پلیس مخفی و دسته‌های اوباش زیر حمایت مجتهدین که باز هم مدافع کلان سرمایه‌ها هستند، تجاوز به حقوق مردم را بدون هیچ دردسری انجام می‌دهند. قوانین را به نفع خود تفسیر و یا تغییر می‌دهند. با این تفاوت که اگر در گذشته‌ها پادشاهان بدون قانون اساسی، حکم می‌راندند، امروز در پناه قانون آن را انجام می‌دهند!

برای نشان دادن این واقعیت عیان، کافی است به نحوه ی انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی نظری بیافکنیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی احزاب قید شده است. اما به جز چند حزب فرمایشی "خودی"، که تازه آنها هم چندان قابل تحمل نیستند، حزبی وجود ندارد. افراد حق‌کاندید شدن را ندارند و باید از فیلتر شورای نگهبان و نظارت استصوابی بگذرند. آراء اکثریت مردم هم، جز در مواردی که به سود حاکمین باشد، معنایی ندارند. از جمله این که در انتخابات شوراهای شهر و روستا کمتر از ۱۰٪ مردم به کاندیداهای رژیم رای دادند، اما آنها به جای ابطال این انتخابات (براساس احترام به رای اکثریت مردم)، خم به ابرو نیاوردند و نماینده‌گان "منتخب" شان هم اکنون مشغولند تا از میدانهای شهر تهران، قبرستان بسازند تا مردم دایما مرگ را در جلوی خود ببینند و در اندیشه ی

شادی نیافتند! وقتی که قرار است قوانین مذهبی ۱۴۰۰ سال پیش، حاکم بر جامعه ی امروزی ما باشد، طبعاً سخن گفتن از انتخابات پوچ و بی معنا می شود!

مع الوصف در عمل، منافع جناحی ایجاب می کند که دو جناح در قدرت بکوشند تا با تکیه به دو قانون حاکمیت خود را تحکیم نمایند. تمامیت خواهان زیر پرچم "قوانین خدائی" گرد آمده اند و قوانین زمینی را بی اعتبار اعلام می کنند و در همین راستا رای جوان ۱۵ ساله را غیر قابل مقایسه با رای مجتهد "جامع الشرایط" ذکر می کنند و جناح "اصلاح طلب" در زیر پرچم "قوانین زمینی"، ضمن اعتقاد به "قوانین خدائی" گرد آمده اند و خود را مدافع مردم قلمداد می کنند تا به کمک مردم قدرت را از دست ندهند و در عین حال حاکمیت دین بر دولت را تداوم بخشند.

بدین ترتیب بود که شورای نگهبان لایحه ی لغو نظارت استصوابی ریاست جمهوری را که دو بار به تایید مجلس رسیده و حک و اصلاح هم شده بود، رد کرد و در مقابل تاکید کرد برای پیش برد امر نظارت باید دفاتری در استانهای مختلف ایران جهت بررسی وضع کاندیداها دایر نماید. این چیزی جز سیستم تفتیش عقاید قرون وسطائی نیست. "اصلاح طلبان" حاکم با این پیش نهاد مخالفت کردند و غلامحسین الهام سخنگوی قوه قضائیه (که در دست تمامیت خواهان است) گفت که اگر دستور وزیر کشور در مورد جلوگیری از فعالیت دفاتر نظارتی شورای نگهبان در استانها به اجرا در آید، می توان او و مجریان این دستور را تحت پی گرد قضائی قرار داد. به قول میرزاده ی عشقی "دزد قانون دزدی از مجرای قانون می کند!".

جهان بخش خانجانی، سخن گوی وزارت کشور گفته های الهام را خارج از صلاحیت وی دانسته و می گوید قانونی در این مورد وجود ندارد که به این کار شورای نگهبان صحه بگذارد. و جنگ "قانون در برابر قانون" آنها ادامه دارد. اما "قانون آسمانی" متکی بر دست آهنین است، در حالی که "قانون زمینی" را دستهای تضرع و زاری کننده و مظلوم نما بلند کرده اند.

عدم قبول کنوانسیون های منع تبعیض علیه زنان و منع شکنجه سازمان ملل توسط شورای نگهبان، به بهانه ی شرعی نبودن آنها و هزاران هزار اعمال ضدبشری دیگر حاکمین نشان می دهد که جمهوری اسلامی جز با تکیه بر سرنیزه و استبداد مطلق، قابل دوام نیست و قوانین خدائی و اسلامی بهانه ای هستند در دست حاکمان قلدر و زورگو برای تثبیت بهشت زمینی شان!

در چنین شرایطی شرکت در انتخابات به معنای گرم نگهداشتن آتشی است که حاکمین برافروخته اند. تحریم انتخابات و دعوت از مردم جهان برای نظارت در انتخابات، برای جلوگیری از تقلب هر دو جناح، مبارزه ی مشخصی است در راستای منفرد کردن هرچه بیشتر رژیم در انظار مردم ایران و جهان و جلب هم دردی مردم جهان با مبارزات مردم ایران در جهت سرنگونی رژیم گندیده ی

قرون وسطائی جمهوری اسلامی. این مبارزه جز از طریق قهر انقلابی و وارد صحنه شدن دهها میلیون مردم به نتیجه نخواهد رسید. اما این مبارزه را باید از هم اکنون سازمان داد که آن نیز بدون وجود سازمانی پیشرو، رزمنده و در پیوند بامردم و به خصوص کارگران و زحمت کشان، قابل تحقق نخواهد بود.

وقت آن رسیده است که انقلابیون پرولتری حساب خود را از رفرمیستها که خواهان دست به دست شدن قدرت و نه داغان کردن ماشین دولتی کهنه اند، جدا کند. تحریم انتخابات و مبارزه برای پیروزی این تحریم، گامی است در جهت سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگران و زحمت کشان!

* * *

هرج و مرج، حاصل تجاوز نظامی امپریالیسم به افغانستان!

به زودی ۲ سال از تجاوز نظامی آمریکا و متحدین اش به افغانستان می گذرد. این تجاوز به بهانه‌ی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و برای پایان دادن به حکومت طالبان، دست پرورده‌ی سازمانهای جاسوسی سیا و پاکستان، و قلع و قمع نیروهای القاعده به رهبری اسامه بن لادن صورت گرفت، که دیگر حاضر نبودند در زیرفرمان دولت آمریکا عمل کنند.

نتایج فوری این تجاوز عبارت بود از کشته و زخمی و معلول شدن دهها هزار نفر از مردم بی گناه افغانستان؛ ویران شدن باقی مانده‌ی آنچه از دهه جنگ با متجاوزان روسی و جنگ داخلی بین دو دسته از افراطیون مذهبی مجاهدین و طالبان هنوز سرپا بود؛ رونق کشت تریاک؛ تشکیل دولت موقت دست نشانده‌ی آمریکا توسط مجلسی (لویه جرگه) مرکب از سران قبایل، سران جنگ سالار، سران مذهبی و سلطنت طلبان و تبدیل طالبان از نیروی حاکم به نیرویی در اپوزیسیون که تدریجاً جنگی چریکی را علیه حاکمین دست نشانده جدید، آغاز کرد. طالبانی که تا دیروز ظالم ترین تجاوزکاران به حقوق مردم بودند، اکنون در زیر پوشش دفاع از میهن و مبارزه علیه تجاوزکاران در مناطق نسبتاً وسیعی در بخشهای جنوبی افغانستان که عمده تا پشتون نشین هستند، به جنگ علیه اشغالگران و نیروهای دولت دست نشانده، می پردازند.

در روزهای اول فتح کابل توسط نیروهای مجاهد (معروف به "جبهه شمال")، زنان قهرمان افغانستان که شدیدترین فشارهای ضد بشری را از دست دولتهای مجاهد و طالبان کشیده بودند، برای به دست آوردن آزادی و از جمله حق پوشش آزاد، دست به تظاهرات زدند. نیروهای مسلح مجاهدین که از

چتر حمایتی نیروهای اشغال گر برخوردار بودند با تهدید جلو این تظاهرات را گرفتند و با تکیه به تزویر و "در باغ سبز نشان دادن" که فعلا صبر کنید تا وضع قدری آرام بشود! جلو خواسته‌های به حق زنان را گرفتند. بُرُقع، این پوشش تحقیر آمیز و زندانی کننده زن در پوشش خودش، هم چنان بر روی سر زنان ماند و از وعده‌های داده شده خبری نشد! در ابتدای کار و به طور نمایشی چند زن در لویه جرگه و دولت موقت کرزای شرکت داده شدند که بیشتر جنبه‌ی نمایشی و مصرف خارجی داشته و وزیرای زن، به علت محدودیتهای زیادی که برایشان به وجود آوردند، تدریجا از کار کناره گیری کردند.

ظاهرا مدارس و دانش گاه باز شدند و به خصوص صحبت از بازگشایی مدارس دخترانه شد. دانش جویان گرسنه دست به تظاهرات زدند و گفتند ما برای ادامه‌ی تحصیل نان می‌خواهیم و با شکم گرسنه نمی‌توان درس خواند، اما "دموکراسی" اهدایی امپریالیسم سینه‌ی دانش جویان را نشانه گرفت و تعدادی از آنان را کشته و زخمی نمود! جنگ سالاران جبهه‌ی شمال برای تثبیت موقعیت خود در مناطق زیر سلطه‌شان و گسترش آنها، به روی یک دیگر اسلحه کشیدند و حالت ملوک الطوائفی نه تنها در شمال بلکه در دیگر مناطق کشور نیز ادامه یافت. قانون جنگل "قوی ترین بهترین" در سرتاسر افغانستان حکم فرما شد و دولت موقت دست نشانده نیز از دروازه‌های کابل به بیرون صاحب اتوریتته‌ی چندانی نگشت.

هوایم‌های آمریکائی پس از شخم زدن کوههای افغانستان در جستجوی تفنگ چپان بن لادن، تمرکز را روی دهات افغانستان گذاشتند تا شاید در آنها اثری از القاعده و طالبان گیر بیاورند و مراسم عروسی مردم را به خاک و خون کشیدند. هیچ دادگاه بین المللی نیز نه تنها تجاوز به افغانستان بلکه بمباران مردم بی‌گناه افغانستان را عملی جنایت کارانه و ضد حقوق بشری، تشخیص نداد و امثال بوش و ژنرال فرانک را به محاکمه نکشاند. زیرا همان قانون جنگل حاکم در افغانستان در شکل مزورانه‌تر و پوشیده‌تری بر کُل جهان هم اکنون حکم می‌راند. در عین این که بیان کلمات دموکراسی و حقوق بشر از سخن رانی‌های بوش و امثالهم یک لحظه قطع نمی‌شود!!

ایزابل هیلتون طی مقاله‌ای در روزنامه گاردین (لندن، ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۳)، تحت عنوان "حکومت ظالمانه بر افغانستان: طالبان به زیر کشیده شدند اما به خاطر سیاست اتحادیه شمال وضع بهتر نشده است"، نوشت: "پس از بیش از ۱۸ ماه از سقوط رژیم طالبان، نظر مشترک جمعی بین کمک رسانان بین المللی، سازمانهای غیر دولتی و کارمندان سازمان ملل متحد این است که وضع در حال بدتر شدن است." تجاوز به زنان و فروش آنها، ربودن دختران و پسران در راه مدرسه و تجاوز به آنها به حدی است که

بیش از ۶۰٪ مردم جرئت نمی‌کنند بچه‌های خود را به مدرسه بفرستند. کلیه‌ی درآمدهای کشور توسط جنگ سالاران و فئودالهای محلی ضبط شده و نفوذ نیروهای اشغالگر و دولت عروسکی شان از کابل و حومه تجاوز نمی‌کند. بنا به گزارش خبرنگاران بدون مرز (۱۳ نوامبر ۲۰۰۲) "حاکمین محلی اداره‌ی رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها را در اختیار داشته و خبرنگاران این نهادها در حدی مجاز به نوشتن گزارشات هستند که حاکمان محلی اجازه می‌دهند". خبرنگاران افغانی چنانچه مقالاتی انتقادی بنویسند، مورد تهدید و آزار قرار گرفته، توقیف شده و کتک می‌خورند. جنگ سالاران علنا مردم را این‌گونه تهدید می‌کنند: کشتن شما برای ما ساده‌ترین کار است!".

بدین ترتیب، "هنر" امپریالیسم متجاوز آمریکا این بوده که به جای حکومت مستبدین مذهبی طالبانی، حکومت دست‌نشانده ملوک الطوایفی مذهبی "مجاهدینی" را سرکار آورده و وضعیت مردم افغانستان را از هر نظر حتا از وضعیت فلاکت بار دوران طالبانی بدتر کرده، با این تفاوت که اکنون دیگر قرار نیست دستگاه خبرساز امپریالیسم دولت حامد کرزای را به نقد بکشد! در عین حال امپریالیسم آمریکا فرد مذهبی افراطی‌ئی چون بن لادن را در میان مردم مسلمان جهان به "قهرمانی" تبدیل کرده است که گویا از حیثیت و استقلال آنان دفاع می‌کند!

امپریالیسم مرتجع و تمامیت‌خواه آمریکا به سرکرده‌گی بوش نه تنها مسئول مستقیم وضعیت کنونی در افغانستان است، بلکه از تاریخ نیز نمی‌خواهد بیاموزد و با تجاوزی که به حقوق ملل جهان سوم کرده، دارد ویتنامهای دیگری را در سرتاسر جهان و از جمله کشورهای مسلمان نشین به وجود می‌آورد. هم اکنون در عراق چهار دست و پا گیر افتاده و ببر راستین دیروز در کسوت ببری کاغذی، امروز از کشورهای دیگر استمداد می‌طلبد تا بتواند از این مهلکه جان سالم به در ببرد! باشد که این بار مردم جهان برای همیشه با ازمیان برداشتن امپریالیسم، بنای یک زنده‌گی آزاد و برابر و به دور از هر نوع استثمار و ستم طبقاتی و ملی را بنا نهند.

تجاوز آمریکا به افغانستان و سپس به عراق درس بزرگی است برای ما ایرانیها که نشان می‌دهد "دموکراسی" خواهی بوش و امثالهم چیزی جز ایجاد هرج و مرج نیست تا با تکیه به قانون جنگل به اهداف جهان‌خواری خود برسند. تاریخ جهان عموماً و تاریخ ایران خصوصاً کسانی را که می‌دانند ۵۰ سال پیش کودتای ۲۸ مرداد توسط ژنرال شوارتسکف‌ها و روزولتها سازماندهی شد و هندرسونها به عنوان سفیر آمریکا بر دولت ایران و شاه امر و نهی می‌کردند و امروز نیز آرزوی مداخله‌ی "اسکندرمرتجع آمریکا" را در ایران دارند، هرگز نخواهند بخشید. اینان لایق محاکمه در دادگاه تاریخند! دموکراسی اهدائی امپریالیسم چیزی جز بربریت مدرن نیست.

* * *

برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر :

۱۸ تیر و تدارک فراگیرتر شدن مبارزه !

رژیم جمهوری اسلامی، در هراس از گسترش بازهم بیشتر مبارزات دانشجویان و مردم که خیزش دهه‌ی آخر خردادماه و تداوم آن تا به امروز نوید سراسری و فراگیر تر شدن این مبارزات را می‌داد، دست به بازداشت‌های وسیع زده و هزاران نفر را دستگیر نموده و خود را آماده می‌کند تا به هر ترتیبی شده از تظاهرات ۱۸ تیر امسال جلوگیری کند.

خیزش دانش جوئی خردادماه، ضمن به نمایش گذاشتن مجدد در مجدد سیوعیت عوامل خودسر رژیم در برخورد به مردم، نشان داد که در صورت دفاع فعال توده‌های معترض می‌توان جلو عریده‌کشان ساتور، قمه، زنجیر و سلاح به دست رژیم را گرفته و آنها را وادار به عقب نشینی نمود و اگر سیل خروشان دهها میلیونی توده‌های مردم به حرکت درآید، بیر کاغذی جمهوری اسلامی از پای درخواهد آمد. در پرتو ادامه‌ی مبارزات دانش‌جویان و عکس‌العمل رژیم، به بررسی مواضع نیروهای مخالف می‌پردازیم که آنها را می‌توان در کلیت‌اش در دو بخش کاملاً متضاد با هم، طبقه بندی کرد:

۱- دیدگاه نیروهای عمده‌ی وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی مخالف رژیم کنونی، که می‌خواهند از طریق "مسالمت‌آمیز" و برگزاری رفواندوم و بعضاً قهرآمیز به تغییر روینائی رژیم و ایجاد جمهوری پارلمانی و یا سلطنت مشروطه نایل شوند که چیزی جز دست به دست شدن قدرت بین جناحهای بورژوازی نمی‌باشد.

خیزش خردادماه دانش‌جویان نشان داد که این رؤیا سازی‌های توهم آفرین نتیجه‌ای جز این ندارد که توده‌های مردم جلو گرگان هار گرسنه رژیم فرستاده شده و سلاخی گردند. سردمداران رژیم هرگز حاضر نخواهند شد که در روزی موعود قباله‌ی قدرت و حاکمیت را دو دستی تقدیم هم ترازان مخالف خود و به طریق اولی مردم بکنند!

۲- دیدگاهی که از جانب نیروهای کمونیست مطرح می‌گردد که می‌خواهند نه تنها رژیم تا دندان مسلح جمهوری اسلامی را به طور قهرآمیز سرنگون کنند، بلکه با استقرار حاکمیت شورائی کارگران و زحمت‌کشان و با لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و توزیع، به تغییر زیربنائی رژیم، بپردازند.

مدافعین دیدگاه اول، که به شکل و نه به محتوای تغییر دل بسته اند، به دروغ قول برقراری "دموکراسی" و نظام "سکولار" را می‌دهند. آنها - حتا در ظاهر امر هم شده - به چه گونه‌گی پایان دادن به فقر و فلاکت عظیمی که ۹۰٪ مردم ایران را در بر گرفته و تمرکز ثروت و رفاه در دست کمتر از ۱٪ مردم افتاده، کوچک ترین اشاره‌ای نمی‌کنند و راه حلی نیز برای از بین بردن این شکاف وحشتناک، ارائه نمی‌دهند.

آنها به علاوه پیرو سیاست "هدف وسیله را توجیه می‌کند!" بوده و از سالها پیش و مشخصاً بعد از حادثه‌ی ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱، فعال‌تر از قبل به دولت مردان آمریکا پیش‌نهاد حمله به ایران را می‌دهند و چون در داخل کشور پایگاه چندانی ندارند، می‌خواهند به کمک امپریالیستها و در وابسته‌گی به آمریکا و هم‌راه با آنها، قدرت و ثروت را در ایران تقسیم کنند. لذا هم‌اکنون با عجله و تا تنور حمله نظامی به منطقه‌ی خاورمیانه توسط آمریکا گرم است، می‌خواهند با حمایت سیاسی، نظامی و مالی آمریکا، وارد ایران شده و مشترکاً در تهران این پیروزی را جشن بگیرند!

مدافعین دیدگاه دوم که محتوا و نه شکل تغییر حاکمیت را مدنظر دارند، می‌گویند "دموکراسی" و نظامی "سکولار" به معنای واقعی کلمه تا خلع ید کردن کامل صاحبان زور و زر استقرار یافته‌ی نیستند و ۱۰۰ سال تجربه خودمان در ایران و ۳۰۰ سال تجربه‌ی به قدرت رسیدن بورژوازی در جهان نشان داده که دموکراسی و سکولاریسم تنها در چارچوب نظامهای طبقاتی تعبیر و تفسیر خود را می‌یابند و در خدمت طبقات حاکمه قرار می‌گیرند. در کاخها و کوخها درک واحدی از دموکراسی نمی‌توان یافت!

آنها می‌گویند آزادی، بدون عدالت اجتماعی و رفاه، ممکن نیست. زیرا جامعه میدان تصادمات و تضادهای طبقاتی است و برده‌دار و برده، ارباب و رعیت، سرمایه‌دار و کارگر نه از یک نوع آزادی برخوردار بوده‌اند و نه از یک نوع رفاه و عدالت اجتماعی!

آنان برای تحقق آزادی و سرنگونی رژیم، به هر وسیله‌ای متوسل نمی‌شوند. تروریسم، کودتاگری و توسل به بی‌گانه را راه کسب قدرت نمی‌دانند. آنها "توده‌های میلیونی مردم را سازنده گان واقعی تاریخ" می‌دانند و هر تغییر پایدار و جدی را به دست آنها ممکن می‌شمارند. لذا، نه مثل نیروهای مذهبی در مخالفت با رژیم شاه، سینما رکس آبادان را به آتش می‌کشند و زنان، ملیتها، دانش‌جویان و سازمانهای کارگری و کمونیستی را قتل عام می‌کنند و نه دست کمک به سوی امپریالیستها، که در صد سال اخیر پیوسته از دستهای شان خون ملل جهان سوم و کارگران و زحمت‌کشان جهان سرمایه‌داری می‌چکد، دراز می‌کنند.

بر اساس این ملاحظات عمیقاً انقلابی و انسانی است که آنها از حرکت آگاهانه‌ی توده‌های مردم حمایت می‌کنند تا برخاسته و خود سرنوشت خودشان را به دست بیاورند. آنها به روشنی به مردم می‌گویند بکوشیم تا ۱۸ تیر امسال را به روز مبارزه‌ی سراسری علیه رژیم تبدیل کنیم و نه روز به ثمر رسیدن انقلاب. زیرا میوه‌ی انقلاب هنوز نارس است!

آنها می‌گویند: بدون تشکل توده‌ها، آگاهی آنها هنوز ابتدائی است و احساسات انقلابی مردم می‌تواند مورد سوء استفاده‌ی طبقات ارتجاعی قرار بگیرد. لذا کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، دانش‌جویان و دانش‌آموزان، معلمین و پرستاران و کارمندان جزء را دعوت به متشکل شدن، می‌کنند. آنها اعلام می‌کنند که هیچ مبارزه‌ای بدون سازماندهی درست و بدون اهداف دقیق و روشن، به پیروزی نمی‌رسد. لذا متشکل شدن آگاهانه، کلید پیروزی مردم است. لذا در کارخانه‌ها و مزارع، در مدارس و دانش‌گاهها، در بیمارستانها و اداره‌ها، در

محل‌های شهرها و در روستاها، در میان نیروهای مسلح رژیم و خلاصه در هرکجا که توده‌ها هستند باید به صورت علنی یا مخفی زمینه را برای ایجاد انواع تشکلهای مردمی و از جمله شوراهای کارگران و زحمت‌کشان فراهم نمود و نگذاشت قدرت به دست عوامل ضدانقلابی افتاده و همانند انقلاب بهمن، شوراهای کارگری و غیره یکی پس از دیگری منحل شوند. شوراهای باید ارگانه‌های واقعی قدرت بشوند.

حزب رنجبران ایران بافرستادن درود به دانش جویان بابل که به دفاع از مبارزات کارگران چیت سازی بهشهر برخاستند؛ با تمجید از شعار دانش جویان دانشگاه تبریز که روی استقلال جنبش مردم با گفتن این که: "این جنبش دانشجو است، نه جنبش آمریکا!" پافشاری نموده و نشان دادند که فرزندان راستین ستارخانهها و حیدرعمواوغلی‌ها هستند؛ و با اعلام انزجار از نیروهائی که به تبانی با امپریالیسم آمریکا مشغولند و یا با آن به "تبادل نظر" می‌پردازند؛ از کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، دانش جویان و دانش آموزان و کلیه ی نیروهای ضد رژیم انقلابی و مترقی می‌خواهد تا علیرغم فشارهای رژیم، مشترکا روز ۱۸ تیر را به روز اعتراض سراسری در نفی رژیم جمهوری اسلامی و اقصای مداخلات امپریالیسم تبدیل کنیم و از هم اکنون برای متشکل تر کردن صفوف مبارزاتی مان بکوشیم. در این تشکل یابی کمونیستها باید در صف اول آن قرار بگیرند.

شعارهای انقلابی خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ را به دست بگیریم!

آزادی زندانیان سیاسی را هرچه رساتر فریاد زنیم !

از مبارزات کارگران و زحمت‌کشان دفاع بکنیم!

از آزادی و برابری زنان با مردان و نفی مردسالاری دفاع کنیم !

سرتنگون باد جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران!

برقرار باد آزادی و سوسیالیسم ! ۴ تیر ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

جنایت بیشتر حاکمان در سرایش سقوط !

پس از حرکت‌های اعتراضی شبانه ی دانش جویان و مردم در دهه ی آخر خردادماه، هم راه با اعتصابات کارگران و مشخصا اعتصاب غذای کارگران چیت‌سازی بهشهر، حکام وحشت‌زده ی جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از گسترش این اعتراضات در ۱۸ تیر، بگیر و بند وسیعی راه انداخته و هزاران نفر را به سیاه‌چالهای شکنجه کشاندند. برخی از سران رژیم در تریبونهای نماز جمعه و غیره آشکارا تهدید "می‌کشیم‌تان" را سردادند تا مگر به این وسیله و با مرعوب و سرکوب کردن مردم موقعیت متزلزل خود را برای چند صباحی در قدرت تثبیت کنند. کشتن فرهمند صادق وزیری از زندانیان سیاسی سابق و عضو کومه له و زهرا کاظمی خبرنگار در زیر شکنجه ، محکوم به اعدام کردن اسماعیل محمدی عضو دیگر کومه له، شکنجه ی دستگیر شده گان یک ماه اخیر برای گرفتن "اقرار" از آنان به‌عنوان جاسوس کشورهای دیگر، ربودن جوانان و روانه کردن آنها به شکنجه گاههای قرون وسطائی و غیره، شمه ای

از جنایات اخیر سران رژیم را به عیان نشان می دهد.

درحالی که مردم، با طرح شعار "نه شاه می خواهیم، نه رهبر - نه جنتی، نه اکبر!" به طور روشنی نفرت خود را از حاکمان فعلی و سلطنت طلبان در انتظار، نشان دادند و اعلام نمودند که "نوپ و تانک و بسیجی، دیگر اثر ندارند!" و در پی فرستادن این رژیم منحوس به زباله دانی تاریخ می باشند.

آنچه را که امروز رژیم توسط دستگاه قضائی منحط خود انجام می دهد، تداوم همان اعمال ضدانسانی است که به ویژه در ۱۰۰ سال اخیر پیوسته توسط رژیم های سلطنتی و خود جمهوری اسلامی، تکرار شده است. و جواب مردم به آنها پیوسته این بوده است که قربانی اراده ی خلق را در مبارزه علیه رژیم استوار تر می کند و علیرغم این که "هرشب ستاره ای به زمین می کشند و باز- این آسمان غم زده غرق ستاره است". و همین مبارزه است که با تداوم اش، وضعیتی را پیش آورده که روزی که سردمداران رژیم در دریای خون های ریخته شده توسط خودشان غرق شوند، چندان دور نیست. مردم چهره ی دژخیمان حکام اسلامی را به خوبی می شناسند و می دانند که اینان جز خون ریزی، دزدی، فساد، ضدیت با حیات بشر و ستودن مرگ و انحطاط، در ۲۴ سال اخیر کاری انجام نداده اند.

مردم ایران هم چنین خوب می دانند که سران رژیم هرگز حاضر به تحویل مسالمت آمیز قدرت به مردم و از جمله با برگزاری رفراندوم، نخواهند شد و تا واپسین دم مرگ از اعمال جنایت در حق مردم دریغ نخواهند کرد.

مردم به علاوه گرگان در لباس میش را که با تکیه به امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم آمریکا رؤیای رسیدن به قدرت را در سر می پروراند، خوب می شناسند و حاضر نیستند بار دیگر طوق بنده گی امپریالیسم را برگردنهایشان بگذارند.

با توجه به این وضعیت، در میان نیروهای اپوزیسیون ضد رژیم، تنها نیروهای آگاه و مبارز و در پیشاپیش آنها کمونیستها هستند که از سالها پیش فریاد زده اند که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار رژیمی عادلانه، جز با توسل به قهرانقلابی، ممکن نیست و با دست به دست شدن قدرت بین جناحهای بورژوازی، مشکلات و معضلات مردم ایران حل نشده و دیکتاتوری این طبقه هم چنان عرصه را برای مردم کارگر و زحمت کش جهت ورود به قلمرو آزادی، عدالت اجتماعی و رفاه تنگ و تنگ تر خواهد کرد و لذا جز با خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی، برپایی حکومت شورایی کارگران و زحمت کشان و تحقق سوسیالیسم، اکثریت مردم ایران روز رهایی از قید استثمار و ستم طبقاتی و استعمار را نخواهند دید.

در چنین شرایطی، وظیفه ی فوری کمونیستهاست تا خود را از تنگنای سترون فعالیت های جداگانه و فرقه ای درآورند و دوش به دوش هم دیگر، در صفی واحد و زیر فرماندهی واحدی و در پیوند با مبارزات طبقه ی کارگر و زحمت کشان، زنان و جوانان، دانش جویان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه نگاران و غیره، مبارزه جهت براندازی رژیم جمهوری

اسلامی و کلا نظام سرمایه داری را در ایران پیش برده و در این مبارزه ی سرنوشت ساز نقش رهبران واقعی مردم را به دست آورند.

نگذاریم سناریوی قتل‌های زنجیره ای بار دیگر تکرار شود !

برای نجات جان زندانیان سیاسی مشترکا مبارزه کنیم !

برای تشکیل دادگاه بین‌المللی مردمی جهت محاکمه ی سران رژیم، بکوشیم !

برای سرنگونی رژیم متحد و متشکل شویم !

برای تحقق دموکراسی پرولتری و سوسیالیسم تلاش کنیم !

۳ مرداد ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

جنبش‌های ملی و سمت‌گیری اصولی آنها !

هر سال در نیمه اول تیر ماه صدها هزار نفر، به بهانه ی گرامی داشت سال روز تولد بابک خرم‌دین، قهرمان مبارزه با استبداد و استعمار خلافت بغداد و به خاطر مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه و نیز دفاع از حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران، در قلعه ی بابک واقع در کلیبر، گرد می‌آیند.

در این حرکت ملی، که به ابتکار افراد چپ، مترقی و دموکرات آذری و غیر آذری به وجود آمده، تعداد قابل ملاحظه ای از مردم از هر قشر و طبقه ای که مخالف رژیم هستند، شرکت می‌کنند. این حرکت، یکی از موفق‌ترین و وسیع‌ترین حرکت‌های توده ای ضد رژیمی است که به دلیل وسعت اش و علیرغم تلاش دوگانه ی رژیم در کنترل و سرکوب آن، از گزند رژیم تا حدی در امان مانده و تلاش‌های رژیم در دستگیری فعالین این حرکت و یا ایجاد محدودیت برای رفت و آمد مردم به قلعه بابک، به جایی نرسیده و این حرکت همراه با حرکت‌های دیگر مردمی در سایر نقاط ایران می‌رود تا به سیل خروشان تبدیل شده و طومار عمر رژیم استبدادی ولایت فقیه را در هم پیچد.

در این جنبش نیز همانند سایر جنبش‌های مترقی، مرتجعین کشور، منطقه و جهان برای سرکوب و یا تغییر مسیر آن دست به دست هم داده و به ویژه در شرایط کنونی دخالت و تجاوز امپریالیستی به منطقه ی خاور میانه، با طرح شعارهایی به غایت ارتجاعی و نسبت دادن جنبش به خود، در جهت برافروختن آتش دشمنی ملل ساکن منطقه، تلاش می‌کنند.

علیرغم این که در بیانیه ی "مجمع دانشگاهیان آذربایجان" (۱۳ تیر ۱۳۸۲)، از حرکت به سوی قلعه بابک دفاع شده و آمده است که "این حرکت ملی جزو حرکت‌های ناسیونالیستی سنتی به حساب نمی‌آید و از حیثه های خشک و متعصبانه ایدئولوژیکی و ... برتری طلبی قومی..." به دور است، اما افراد معلوم‌الحالی که در اقلیت محض قرار داشته و وابسته به پان‌تورکیست‌ها، گرگان خاکستری به اصطلاح طرفدار "توران بزرگ" و ناسیونالیست‌های افراطی آذربایجان شمالی، می‌باشند، سعی می‌کنند این جنبش را به خود نسبت داده و چنین وانمود کنند که اساس حرکت ملی،

ضدیت با ملیت‌های دیگر و از جمله فارس و کرد و ارمنی و ... می‌باشد. بعضی از این افراد که تا دیروز از کاسه‌لیسان رژیم بودند، از آنجا که توسط رژیم به بازی گرفته نشدند، با استفاده از محبوبیت رهبران تاریخی مبارزه با

استبداد و استعمار ملت آذربایجان نظیر ستارخان و نسبت دادن خود به آنها، شعارهای سوپر شوونیستی و ارتجاعی را در حرکت روزهای ۱۲ و ۱۳ تیر مطرح ساختند.

در نشریه‌ی "باقیمسیزلیک" (استقلال)، مورخ ۵ ژوئیه ۲۰۰۳، در گزارش از حرکت روزهای ۱۲ و ۱۳ تیر به سوی قلعه بابک، شعارهای زیر نقل شده‌اند: "روس، فارس، ارمنی؛ بوتون تورکون دشمنی" (روس، فارس، ارمنی؛ همه دشمن ترک‌اند)، "ایران یوردون آتمیشیق؛ توران یوردون تاپمیشیق" (سرزمین ایران را رها کرده؛ سرزمین توران را یافته ایم)، "آزاد اولسون قاره داغ؛ محو اولسون ارمنستان" (آزاد شود قاره داغ، محو شود ارمنستان)، "روس، فارس قیریلین؛ منیم دیلیم دیریلین" (روس، فارس از دم تیغ بگذرند؛ تا زبان من زنده شود!) و ...

نگاهی گذرا به این شعارهای تراویده از اذهان بیمارگونه، نشان می‌دهد که این گونه شعارها نه تنها ضرری به جمهوری اسلامی نمی‌رسانند، بلکه تکامل یافته‌ی حرکت رژیم علیه ساکنین ایران و منطقه می‌باشند. مگر نه این بود که در اوایل انقلاب و برادر کُشی به راه انداخته شده توسط شیخ مرتجع، ملا حسنی، در بسیج آذربایجان منطقه نقده علیه کردها، باعث شد تا صدها نفر انسان زحمت کش به خاک و خون در غلتیدند و هزاران خانه آنان ویران شد و رژیم توانست سلطه‌ی خود را در منطقه محکم سازد. این امر نشان می‌دهد که برافروختن آتش دشمنی ملل فقط به نفع دشمن کلیه‌ی این ملل تمام می‌شود! یا شعار پان‌تورکیسم، با بی‌توجهی به فقر و فلاکت توده‌های وسیع خلق ترک در ترکیه عملاً به قتل عامهای ارمنه، مردم یونانی تبار ساکن ترکیه و کردها، مهر تایید می‌زند.

این گونه شعارها فاقد هرگونه محتوای مترقی و مردمی می‌باشند. لازم به یادآوری نیست که "هرملتی که بر ملت دیگر ستم روا دارد، خود ملتی آزاد نیست". و به این اعتبار، خلق آذربایجان زمانی آزاد شده و به حقوق حقه‌ی خود خواهد رسید که تمام ملل منطقه از جمله خلقهای کرد، ارمنی، فارس، عرب، ترکمن، بلوچ و غیره به حقوق حقه‌ی ملی خود دست یافته باشند. زیرا از نظر تاریخی، از زمانی که طبقه‌ی کارگر در مبارزه علیه بورژوازی توانست با شلیک توپهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، قطب انقلابی خود را در جهان به وجود آورد و آزادی ملل ساکن روسیه را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت بشناسد، در حالی که امپریالیستها در همان زمان برای تقسیم جهان به مناطق نفوذ خود مشغول بوده و حتا به جنگ جهانی اول دست زده بودند، حرکت‌های ملی در جهان تنها در صورتی مترقی بوده و به رهائی ملت خودی موفق می‌شدند که در پیوند نزدیک با طبقه‌ی کارگر در هرکشور و تحت رهبری آن و در مبارزه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم پیش برده شوند.

نمونه‌ی ترکیه در برابر ما است که از زمان به قدرت رسیدن ترکهای جوان و بعداً کمالیستها تا به امروز، این کشور تحت رهبری بورژوازی ترکیه، در زیر چتر حمایتی نازیسم، امپریالیسم، پیمان تجاوز کار ناتو و به مثابه پایگاه امپریالیسم در خاورمیانه - همانند دولت صهیونیستی اسرائیل - موجودیت یافته و از ترکیه زندان بزرگی برای ملل ترک و غیر ترک ساخته است.

حزب رنجبران ایران، ضمن دفاع بی‌قید و شرط از حق کلیه‌ی ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد

جدایی و تشکیل دولتهای ملی خودی و دفاع از اتحاد داوطلبانه ی ملل ساکن منطقه و برخورداری آنها از حقوق کاملاً مساوی، عمیقاً اعتقاد دارد که سرنوشت ملل تحت ستم ایران با سرنوشت طبقه ی کارگر ایران گره خورده و تا زمانی که طبقه ی کارگر و زحمت کشان ایران از طریق انقلاب پرولتاریائی قدرت حاکمه را به دست نیاورده و جمهوری فدراتیو شورائی خود را ایجاد نمایند، هرگز شرایط مناسبی برای آن که ملل ساکن ایران بتوانند آزادانه سرنوشت خویش را تعیین نمایند، فراهم نشده و حرکت‌های ملی به بازی چه دست امپریالیسم تبدیل شده و رهایی ملی حاصل نخواهد شد و ستم ملی در اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت.

زنده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش !

زنده باد اتحاد داوطلبانه ی ملتها با حقوق کاملاً مساوی !

مرگ بر شوونیستهای حاکم و یا در اپوزیسیون !

زنده باد آزادی؛ زنده باد سوسیالیسم، رها کننده ی واقعی ملل !

۱۶ تیر ماه ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

درسهای نیاموخته از روزگار !

۵۰ سال از رویداد کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، می گذرد. گرچه برای مردم ایران و مردم بسیاری از نقاط جهان روشن بود که این کودتا دست پخت سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس و در هم کاری فشرده با دربار سلطنتی و طرفدارانش صورت گرفت و با وجود شواهد متعدد و از جمله معذرت خواهی دولت آمریکا از مردم ایران به این مناسبت توسط مادلن اولبرایت وزیر امورخارجه ی کابینه ی کلینتون ، دیگر اندک افرادی هم که هنوز به ماهیت امپریالیستی این کودتا شک داشتند، قانع شدند و شبهه شان برطرف شد؛ اما هنوز سلطنت طلبان با وقاحت تمام این کودتا را "قیام ملی" می نامند که به "رهبری سربازی وطن پرست به نام سرلشگر فضل الله زاهدی هدایت شد تا از تبدیل ایران به "ایرانستان" جلوگیری کند". برخی از مدافعان جبهه ملی و دولت مصدق نیز مدعی اند که "بازگرداندن طلاهای ایران توسط دولت شوروی پس از کودتا و خیر داشتن رهبری حزب توده از تدارک کودتا قبل از شکست کودتای اول در ۲۵ تیر ۱۳۳۲ ، حاکی از دست داشتن دولت شوروی در کودتا بود" (نقل به معنا).

گرچه تاریخ هم دم خروس سلطنت طلبان را نشان داد و ایران به مدت ۲۵ سال تبدیل به مستعمره ی آمریکا شد و نه ایرانستان شوروی! و هم قسم حضرت عباس ملیون را در مورد دست داشتن شوروی در این کودتا، که با سرکوب شدید حزب توده و شرکت ایران در پیمان نظامی سنتو، ساخته و پرداخته آمریکا، هم راه بود، مع الوصف تکرار این استدلالات بعد از نیم قرن ، نشان دهنده ی سرسختی و عقب مانده گی این حضرات و پافشاری روی ادعاهای بی اساس برای توجیه مواضع نادرست خودشان است! چشم بستن اینان به روی حقایق اثبات شده ی تاریخی جز این نیست که به اینان بگوئیم : "هرکه ناموزد ز دست روزگار - او نیاموزد ز هیچ آموزگار" !

و اما کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ درسهای فراوانی دارد که در روزگار کنونی برای جنبش کارگری از اهمیت فراوانی برخوردار می باشد که مهم ترین آن عبارت از این است که امپریالیسم سلطه گر است و نه ضد سلطه!

پس از پایان جنگ جهانی دوم، آرایش نوینی در سطح نیروهای بزرگ جهان به وجود آمد: در اردوی سرمایه داری، امپریالیسم آمریکا در راس کشورهای امپریالیستی قرار گرفت و امپریالیسم متوقف انگلیس، جای خود را به امپریالیسم آمریکا داد. شوروی نیز در راس کشورهای تازه رهاشده از چنگ فاشیسم هیتلری، به دلیل پیروزی بر فاشیسم از اعتبار جهانی فراوانی برخوردار شد. به ویژه آن که از جنبشهای آزادی خواهانه ی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در مبارزه علیه امپریالیسم، پشتیبانی می کرد.

جنگ سردی را که قطب امپریالیستی به رهبری آمریکا علیه شوروی آغاز کرد، اساسا برای پایان دادن به اعتبار روز افزون جهانی شوروی و در عین حال تثبیت موقعیت هژمونی گرای آمریکا بود. برای پیش بردن چنین سیاستی امپریالیسم آمریکا از یک سو احتیاج به کنترل بازار انرژی جهان داشت تا آنها را در زیر سلطه ی خود نگهدارد و از سوی دیگر با توسل به پیمانهای نظامی، کودتا، تجاوز، تحمیل مالی و غیره کوشید تا پرده ی آهنینی به دور کشورهای سوسیالیستی بکشد. ایران یک حلقه ی اساسی در این استراتژی بود.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها امپریالیسم آمریکا وارد بازار نفت ایران شد و توانست ۴۰٪ استخراج نفت را از آن خود بکند و تدریجا با رو به زوال گذاشتن نفوذ انگلستان در حوزه ی خلیج فارس، نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد، بلکه پس از این کودتا امپریالیسم آمریکا به مثابه مداخله گر درجه ی یک وارد عرصه ی سیاسی نظامی ایران شد. رژیم شاه تا مغز استخوان وابسته به آمریکا شد. دولت ایران وارد پیمان نظامی بغداد که بعدا نام سنتو را گرفت، شد و طی ۲۵ سال و تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، ارتش ایران تمام و کمال زیر نظر مستشاران نظامی آمریکا قرار داشت. مردم ایران فرمان روائی امپریالیسم آمریکا را طی ربع قرن دیدند که حاصل آن مسلط شدن ساواک و ارتش و نیروهای انتظامی بر جان و مال و ناموس مردم بود و حفقان بی نظیری که از وجود حاکمیت مطلق فرد شاه مایه می گرفت..

هم اکنون و پس از گذشت ۲۵ سال از پایان فرمان روائی بی چون و چرای آمریکا بر ایران، امپریالیسم آمریکا بار دیگر و در چارچوب برقراری امپراتوری جهانی سرمایه تحت هژمونی خود، خیز جدیدی برداشته است تا حلقه ی مفقوده در زنجیر اسارت امپریالیستی اش در منطقه ی خاورمیانه – ایران – را که از اهمیت فوق العاده ای در این استراتژی برخوردار است، دوباره به دست آورد.

حاکمیت خون بار و مصیبت زای جمهوری اسلامی در ۲۵ سال اخیر و به ویژه سرکوب گریهایش نظیر هجوم به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، اعدام وحشیانه ی هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ و سرکوب خیزش دانش جوئی تیرماه ۱۳۷۸ و خرداد و تیرماه امسال و فقر و فلاکت بی ماندی را که بر اکثریت مردم ایران تحمیل کرده و حدود ۸۰٪ مردم زیر خط فقر زنده گی می کنند، چنان وضع اسفناکی را در ایران به وجود آورده که علیرغم تجارب تاریخی

در اثبات نتایج دخالت امپریالیسم آمریکا در ایران، باز هم عده ای از عناصر وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی در اپوزیسیون هم اینک برای دست یابی به قدرت، دست به دامن آمریکا شده اند! اینان برای تحمیق مردم و امیدوار ساختن آنها به آمریکا، شب و روز در تلاشند!

باید توجه داشت که در استراتژی جهان خواری امپریالیسم آمریکا نه تنها تغییری نسبت به ۵۰ سال پیش داده نشده، بلکه هم اکنون این تنها اَبَر قدرت جهانی بی پروا تر از همیشه، در پیش بردن نقشه ی توسعه طلبانه اش، از دست زدن به هر جنایت و دروغی ابا نداشته و قوانین حاکم بر روابط بین ملتها را زیر پا می گذارد.

شکست موقتی جنبش جهانی کمونیستی و ضعف و تفرقه در صفوف کمونیستها در جهان و ایران و تبلیغات کَر کننده ی دستگاههای خبر ساز امپریالیسم باعث شده تا باوجود نفرت روز افزون مردم جهان از امپریالیسم آمریکا، این نفرتها هنوز به سدی شکست ناپذیر در مقابله با استراتژی جهان خواری نئولیبرالیسم به رهبری آمریکا، تبدیل نشوند.

مبارزه ی قاطع علیه مداخله گری آمریکا در امور ایران و کشورهای منطقه و رسوا ساختن بورژوازی وابسته به آمریکا، تنها توسط طبقه ی کارگر و نیروهای مبارز کمونیست وابسته به آن و تحت رهبری واحد ممکن است. مبارزه علیه امپریالیسم نیز، بدون مبارزه جهت براندازی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری سوسیالیسم و جمهوری شورائی با ناپیگیری پیش رفته و نهایتا به سازش با آمریکا منجر خواهد شد.

بنا بر این ضروری است هم توسعه طلبی امپریالیستی و هم خیانت کاری بورژوازی در حاکمیت و یا در اپوزیسیون را بشناسیم و مانع آن شویم که امپریالیسم رانده شده از در، بار دیگر از پنجره وارد حیاط سیاسی ایران شود.

مرگ بر امپریالیسم متجاوز آمریکا و شرکایش!

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران!

زنده باد انقلاب، آزادی و سوسیالیسم!

پیش به سوی وحدت جنبش کمونیستی ایران در زیر پرچم واحد!

۲۷ مرداد ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

جنایاتی که بدون مجازات مانده اند!

گرچه هرکدام از جنایاتی که رژیم جمهوری اسلامی ایران از بدو تولدش تا به حال مرتکب شده که به جان باختن صدها هزار انسان منجر گشته، کافی هستند تا سرکرده گان آن در دادگاه تاریخی مردمی محاکمه و به مجازات شایسته ای برسند؛ اما، در میان این مجموعه جنایتها، کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ را می توان در ردیف وحشیانه ترین و بی رحمانه ترین جنایات تاریخی نظیر گج آجین کردن مزدکیان توسط انوشیروان ظالم، گردن زدن ۸ هزار نفر از مردم طایفه ی بنی قریظه به دستور محمد، درآوردن چشم ۲۰ هزار نفر از مردم کرمان به دستور آغامحمدخان قاجار، کشتن میلیونها کودک و بزرگ سال در اتاقهای گاز هیتلری و یا توسط بمبهای اتمی، شیمیائی،

میکروبی، فسفری و ... ، قرار داد، که از شنیدن آنها دل هراسان شرافت مندی به درد می آید. ۱۰ سال قبل از این جنایت دل خراش، رژیم سلطنتی "آریا مهری" در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، تظاهرات مردم تهران را در حوالی میدان ژاله به خون کشیده بود که اوج نفرت مردم ایران از آن رژیم را باعث گردید. اما جنایتکاران حاکم، به حکم منافی که در حفظ قدرت دارند، از تاریخ نمی آموزند. کما اینکه یک سال بعد از این روی داد، ملایان حاکم به کردستان کشتگر کشیدند، در ترکمن صحرا فاجعه آفریدند و جنبش خلق عرب را در خوزستان سرکوب نمودند و تاریخ جوامع طبقاتی و از جمله تاریخ رژیمهای حاکم بر ایران تا به حال، لحظه به لحظه با خون نوشته شده، اما کشتار تابستان خونین ۱۳۶۷ که پس از شکست در جنگ با عراق و برپاد رفتن ادعای ملایان حاکم دایر بر "فتح قدس از طریق کربلا!" صورت گرفت، ناشی از ترس رژیم از خیزش مردمی بود، با این دید که بتواند حکومت ننگین اش را با تکیه به کشتار و جنایت آفرینی، مدتی دیگر سرپا نگه دارد.

امروز علیرغم این که به همت تشکلهای و انسانهای مبارز و ضد رژیم و به ویژه خانواده‌ی جان‌باخته‌گان تابستان ۱۳۶۷، این جنایت نه تنها در ایران بلکه در سطح جهان شناخته شده است، ولی حاکمین جمهوری اسلامی و به ویژه جناح "اصلاح طلب" آن که "دموکراسی" و "مردم سالاری" ورد زبانشان است، به دلیل شرکت در این جنایت، حتا حاضر نشده اند اسامی جان‌باخته‌گان و محل دفن آنها را جهت ساختن مزار، بدهند و برای سرپوش گذاشتن به این جنایت فجیع، اجازه‌ی دفن جنازه‌ی بهائی‌ها را بر روی اجساد زندانیان سیاسی داده اند تا با این ترفند و با کردن سر به زیر برف به سان کبک، لحظه‌ای هم شده بر جنایات شان سرپوش بگذارند!

در خارج از کشور، گرچه فرصت برای تشکیل دادگاهی بین‌المللی جهت محاکمه‌ی سران رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد، اما عدم پیگیری آن نشان از عمل‌کرد ناپایدار و مردد و متزلزل نیروهای سیاسی مستقر در خارج کشور دارد که به جای پی‌گیری این مسئله، گرفتار سنت مذهبی مراسم یادبود گزارشی شده و یا با دادن اعلامیه و یا تظاهراتی چند، وظیفه‌ی خود را پایان یافته تلقی می‌کنند.

اگر رژیم شاه، به خاطر جنایاتی که کرده بود، با پیروزی انقلاب مجازات و به زیاده دانی تاریخ فرستاده شد، اما رژیم جمهوری اسلامی هنوز چنین کیفی را نیافته است. در تدارک آن باید به طور جدی به پای کشاندن و محاکمه‌ی سران رژیم در دادگاهی بین‌المللی رفت!

گرامی باد یاد جان‌باخته‌گان تابستان ۱۳۶۷!

محاکمه‌ی سران رژیم گامی است در راه سرنگون ساختن آن!

برای لغو حکم اعدام و آزادی فوری زندانیان سیاسی، مبارزه کنیم!

از بین بردن بربریت حاکم، تنها با استقرار سوسیالیسم، ممکن است!

۷ شهریور ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

* * *

آبخور تقلیل‌گرایی در دیدگاهها و عمل‌کرد نیروهای سیاسی!

از نظر تاریخی، بشر هر چه بیشتر به دوره های تنوع و گسترش تولید گام گذاشت، بین دو طبقه ی اساسی هر جامعه یعنی حاکم و محکوم، اقشار وسیعی از مردم قرار گرفتند که بین این دو طبقه ی بزرگ (از نظر موقعیت، تاثیر و وزنه ی اجتماعی) در نوسان بوده و بعضا بخش کوچکی از آنها خود را به سطح طبقه ی حاکم می کشاندند و از نظر سیاسی هم دست آن می شدند درحالی که بخش قابل ملاحظه ئی از آنها به صف محکومین جامعه رانده شده و ناشی از این وضع راه افراط را در عرصه ی سیاسی بر می گزیدند.

به جز در حالات استثنائی که به علت شدت قطبی شدن جامعه، ریزش در این اقشار زیادتر می شود، در حالت معمولی اینان تلاش می کنند تا موقعیت اجتماعی خود را حفظ کرده و از آن دفاع کنند. آنها در طول تاریخ ایده ثلووژی خود را آفریده اند که بیان خود را در مواضع، نقطه نظرها و اسلوب کارشان، یافته است.

علیرغم این که هر طبقه یا قشر اجتماعی صاحب ایده ثلووژی ویژه ی خود می باشد، ولی دیوار عبورناپذیر تاریخی بین طبقات جامعه وجود ندارد. لذا دیدگاههای اقشار بینابینی در میان دیگر طبقات جامعه رسوخ می یابند. در ضرب المثلهای فارسی می توان به نمونه های زیادی اشاره کرد که بیان گر دیدگاهها و عمل کردهای اقشار بینابینی جامعه ی ایران می باشند نظیر: " نان را به نرخ روز بخور!"، "ازاین در به آن در فرج است"، "هرکس خرشد ما پالانش، هرکس در شد ما دالانش!"، "آهسته بیا آهسته برو که گربه ساخت نزند!"، "کاچی به از هیچ چی!"، " از خرس موئی"، "مسلمانی آهسته آهسته" و ...

در جوامع سرمایه داری پیش رفته، قشر بالائی اقشار بینابینی را "طبقه ی متوسط" می نامند. اما به بیان مارکسیستی اقشار بینابینی جامعه کُلا خرده بورژوازی نامیده می شوند. خرده بورژوازی، به نسبت موقعیتش در تولید و توزیع و سلسله مراتب طبقاتی، به اقشار بالائی، متوسط و پائینی، تقسیم می شود.

صرف نظر از عدم ثبات موقعیت اجتماعی این اقشار، عامل دیگری نیز از نظر تاریخی، تزلزل طبقاتی اینان را در ایران تشدید کرده و آن این که ایران جزو نادر ترین کشورهای جهان است که به دلیل قرار داشتن در موقعیتی استراتژیک، پیوسته میدان کشمکشهای شرق و غرب بوده و خود نیز به مثابه

امپراتوری مستبد و استعمارگر، در گذشته درگیر جنگهای کشورگشایانه و یا مقابله با تجاوز خارجی بوده و مردم آن به ویژه اقشار پائینی جامعه دایما توسط حکام محلی و کشوری و نیز تجاوزگران خارجی مورد انواع تجاوزات، غارتگریها، قتل و ستم و آزار قرار گرفته و هستی شان در زیر حکم حاکمان (داخلی یا خارجی) بر باد رفته است. این امر کل افراد جامعه و مشخصا اقشار بینابینی و به خصوص قشر بالائی آن را به احتیاط کاری مفرطی کشانده است. در بحث کنونی به بررسی دیدگاهها و عملکرد نیروهای وابسته به اقشار بینابینی در ایران، می پردازیم.

طبقه ی کارگر ایران به عنوان یکی از دو طبقه ی اساسی جامعه که چرخهای تولید، توزیع و خدمات را عمده تا در دست دارد و به این اعتبار تولید کننده ی عمده ی نعمات مادی جامعه است، گرچه از ثمره ی کار خویش بی بهره مانده و در فقر و فلاکت بی نظیری دایما دست به گریبان است، اما با داشتن این توانائی، دیدن این که ثمرات کار او توسط سرمایه داران بزرگ و متوسط و حتا کوچک ربوده شده و حاکمین نیز بدون قید و شرط از این طبقه ی اجتماعی دفاع می کنند و آلت دست آن در سرکوب گری توده ها می باشند، دچار این خیال واهی نمی شود که می تواند حقوق پایمال شده اش را از طریق اصلاحات نیم بند حاکمین و یا با گرویدن به رفرمیسم، از حلقوم سرمایه داران بیرون بکشد. طبقه ی کارگر و به ویژه بخش آگاه آن که از موضع این طبقه نماینده گی می کند، گرچه برای بالابردن مزد کارگران، قبولاندن بیمه های اجتماعی نظیر بیمه بی کاری، بیمه ی ناخوشی و حوادث و غیره و نیز تحمیل قانون کاری که تا حدی از منافع کارگران دفاع نماید به سرمایه داران و دولت حامی آنها، مبارزه می کنند، در تحقق کامل این خواسته ها زیر حاکمیت سرمایه، به رفرمیسم "سرنوشت ساز" دل نبسته و دست یازیدن به سازشهایی در عرصه ی مبارزات روزمره و تاکتیکی را تا حد سازش استراتژیکی نکشاده و لذا خواستار انقلاب اجتماعی، جهت پایان دادن به سلطه ی طبقاتی سرمایه داران، شکستن ماشین دولتی آنان، استقرار حاکمیت کارگران و زحمت کشان، جهت فراهم آوردن شرایط برای ازبین بردن تمایزات طبقاتی و سپردن اداره ی کلیه ی امور به دست تولید کننده گان واقعی جامعه، می باشند.

به این اعتبار، طبقه ی کارگر در کلیتش، خصلتا دیدگاه و عمل کردی انقلابی داشته، برای ایجاد دگرگونی بنیادی در ساختار جامعه مبارزه کرده و اگر بعضا برای مدتی به دلیل اخلاص و سازش کاری رهبرانی که خود معرف نظرات اقشار بینابینی اند (یا به دلیل تغییر موقعیت شان در تولید و یا به دلیل نفوذ در صفوف طبقه ی کارگر) از حرکت انقلابی آن مانع می شوند، به رفرمیسم دل می بندند، اما در دراز مدت رفرمیستها را از صفوف خود بیرون رانده و مبارزه ی انقلابی اش را پیش می برد.

بورژوازی ایران نیز، علیرغم ضعف تاریخی اش در مقایسه ی سرمایه اش با سرمایه بزرگ جهانی و

تأثیر این وضعیت در سیاستها و عمل کرد آن، از آن جا که به مثابه طبقه ای حاکم کلیه ی فعالیتهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دستگاه سرکوب گری نظامی را زیر کنترل خود دارد، و از آن جا که موجودیت اش در ایران عقب مانده، ناشی از رقابتهای و مداخلات امپریالیستها، تنها با استثمار و ستم خشن طبقاتی پیوسته هم راه بوده است، جز در شرایط استثنائی و تحت فشار مبارزاتی کارگران و زحمت کشان و یا احساس "خطر" بروز انقلاب پرولتاریائی، تن به انجام رفرمهای سطحی و نیم بند نمی دهد. نمونه ی رفرمهای نیم بند شاه و شیخ در برابر ما است که در زمان شاه رفرمهای ارضی فرمایشی، دهقانان را صاحب زمین نکرد و برعکس آنها را از روستاها کنده و به مثابه نیروی کار ارزان در حلبی، حصیر و زورآبادهای اطراف شهرهای بزرگ تلنبار نمود. رفرمهای بورژوائی تحت نظارت شیخان ریاکار نیز در ۶ سال اخیر، در سطح سیاسی، صورت نگرفته و در سطح اقتصادی به بدتر شدن وضع کارگران و زحمت کشان انجامیده است که دست برد در "قانون کار" نیم بند موجود و بازتر گذاشتن دست سرمایه های خصوصی و خصوصی سازی، از آن جمله اند.

تا این جا و تا این حد از بررسی، اوضاع دو طبقه ی اساسی جامعه تا حدی مشخص شده است. طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار در ایران تقلیل گرا نیستند. اولی محکوم است و برای کسب حقوق حقه ی خود مبارزه می کند، مبارزه ای که سخت، بغرنج و طولانی است، در راه پر پیچ و خم از بین بردن مناسبات کار مزدوری. و دومی حاکم است و اساساً دیکتاتوری طبقاتی خود را در بی رحمانه ترین شکل اش اعمال می نماید. اما در ایران ما با اقشار وسیعی از مردم رو به رو هستیم که سرگردان و درحال نوسان بین دو طبقه ی اصلی جامعه می باشند (خرده بورژوازی). اینان به دلیل ضعف اقتصادی و تقسیم شدن به اقشار بالائی، متوسط و پائینی، قادر به مقابله ای جدی و به هم پیوسته با سرمایه بزرگ دولتی و خصوصی نیستند. هرچه سرمایه داری رشد کرده و تمرکز سرمایه ها بیشتر بشود، امکانات خرده بورژوازی در مقابله با سرمایه های بزرگ و متوسط کمتر می گردد که سقوط اجتماعی این طبقه را به پائین تر اجباری می گرداند. در حالی که در شرایطی که در اثر مبارزات طبقه ی کارگر و زحمت کشان اصلاحات سیاسی و اقتصادی مطرح می گردند، اقشار خرده بورژوازی می کوشند تا از این حرکت به نفع خود سود جویند و به اصلاح طلبان حاکم نزدیک می شوند. تبلیغات وسیعی که در ۶ سال اخیر در مورد "جامعه مدنی"، "حاکمیت قانون"، "انتخابات آزاد" و "دموکراسی پارلمانتاریستی" شد، اساساً از جانب نخبه گان این گروه اجتماعی صورت گرفت که در توافق با حرکت بخشی از سرمایه ی صنعتی، در جهت کسب موقعیت بهتر در حاکمیت، بود که در دفاع از "اصلاح طلبان" حاکم خود را بروز داد و پس از آن که اصلاحات به نتیجه نرسید، دفاع این اقشار از "اصلاح طلبان" رو به تضعیف

گذاشت.

و اما، عکس‌العمل جناح متوسط و پائینی خرده بورژوازی، در شرایط فشار زیاد، به حد افراط رسیده و به مقابله‌ی مسلحانه و عملیات افراطی و تروریستی با دیدی زودفروجام، منجر می‌شود که نمونه‌ی آن را در دهه‌ی ۱۳۴۰-۱۳۵۰ زمانی که سرمایه بزرگ کمپرادوری نفَس خرده بورژوازی را گرفته بود، شاهد بودیم. در چنین حالتی نیروهای وابسته به خرده بورژوازی به طبقه‌ی کارگر نزدیک می‌شوند و حاضر به هم‌کاری با آن می‌گردند، اما نه با هدف قبول کردن مواضع و نقطه نظرات و اسلوب کار این طبقه، بلکه برای کشاندن طبقه‌ی کارگر به زیر دیدگاهها و عمل‌کردهای خود که نمونه‌ی آن مبارزات مسلحانه‌ی جدا از توده‌ها بود که، علیرغم فداکاریها و جان‌بازیهای فراوان، در نیمه راه به هرز رفت. پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، برخی از این نیروها سوگند وفاداری به رژیم اسلامی را خوردند تا از این طریق به مقام و منزلتی برسند، اما پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و زمانی که معلوم شد بورژوازی حاکم حاضر نیست آنها را به حساب بیاورد و ناامید از طبقه کارگر، تدریجاً تا حد سازش با امپریالیسم پیش رفتند. از نظر سیاسی، جناح میانه رو سیاسی خرده بورژوازی که اساساً نیز به بخش بالائی آن وابسته است، علیرغم این که طیف رنگارنگی را تشکیل می‌دهد و زیر و بم‌های چندی در برخوردشان نسبت به حاکمین وجود دارد، عمده تا دیدگاه ابن‌الوقتی "نه سیخ بسوزد، نه کباب" را داشته و تقلیل‌گرایی در عرصه‌ی سیاسی، تشکیلاتی و سبک‌کاری را روش خود قرار می‌دهد.

یکی از مؤلفه‌ها و مشخصه‌ی این تقلیل‌گرایی، طرح قبولاندن "رفراندوم" از طریق "نافرمانی مدنی" است که تا حدی از اقبال بورژوازی در اپوزیسیون نیز برخوردار شده است. اینان با وجودی که می‌بینند، حاکمین حتا به "خودیها" نیز رحم نمی‌کنند و جز صحبت با داغ و درفش، زبان دیگری نمی‌شناسند و وحشی‌گری عصر عتیق را برجامعه تحمیل کرده‌اند، دنبال تحقق سیاست نا ممکن در قالب "ممکنات" هستند و مشغول توهم پراکنی می‌باشند. برخی از اینان نجات از دست رژیم را با توسل به "سازمان ملل"، "آمریکا" و برخی دیگر آشتی با سلاخان سابق مردم، ذکر می‌کنند. در زیر به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم:

آقای علی میر فطروس، پس از مدتی گشت و گذار در طیف نیروهای چپ، در زمانی که کلا خرده بورژوازی در زیر فشار سرمایه‌ی بزرگ، گرایش به سوی طبقه‌ی کارگر پیدا کرده بود، با تغییر اوضاع و به حاکمیت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی و با برگشتی ۱۸۰ درجه‌ای به قبله‌ی سرمایه‌ی بزرگ در اپوزیسیون رو آورده و با آسمان و ریسمان به هم بافتن در جستجوی خدشه‌دار کردن حافظه‌ی تاریخی مردم ایران و آشتی دادن نوکران سرسپرده‌ی امپریالیسم با ملی‌گرایان بوده و می‌نویسد:

"هیچ لازم نیست که تا بخواهیم کودتای ۲۸ مرداد را "فراموش" کنیم بلکه مانند بسیاری از ملل آزاد و متمدن جهان (مثلا آرژانتین!) ن) با فاصله گرفتن از عصبیت ها و عاطفه های سیاسی، وقایع آن دوران (و از جمله کودتای ۲۸ مرداد) را می توانیم "موضوع" مطالعات منصفانه قرار دهیم. جامعه مدنی تبلور یک جامعه ملی است و جامعه ملی نیز تبلور داشتن تفاهم ملی روی یک سری از ارزشها (از جمله بر روی حوادث و شخصیت های تاریخی) است... می خواهیم بگوییم که هم رضاشاه و محمدرضاشاه، هم قوام السلطنه و دکتر مصدق، در بلندپروازیهای خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می خواستند، هرچند که سرانجام هریک - چونان عقابی بلندپرواز- در فضای تنگ محدودیتها و ضعفها و کمبودها پر سوختند و "پرپر" زدند. (۲۸ مرداد" و بلندای پرواز حقیقت- گفتگو با مجله تلاش- سایت دیدگاه، ۲۲ مرداد ۱۳۸۲)

به راستی آیا مردم ایران نیاز دارند که کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستهای خون آلود امپریالیسم و مزدوران داخلی اش به رهبری افرادی نظیر شاه، سرلشگر فضل الله زاهدی را مرور مجدد کنند؟ آیا تلاش کنونی هیئت حاکمه ی آرژانتین درکشاندن ژنرالهای مزدور امپریالیسم آمریکا، که ۳۰ هزار نفر از نیروهای سیاسی چپ و دموکرات را پس از شکنجه کشتند و طعمه ی نهنگان اقیانوسها کردند، از زیر کیفر تاریخی نشانه ی "تمدن" است؟ قلم زن دیروز چپ ما امروز در خدمت سلطنت طلبان قرار گرفته و برای پاک کردن حافظه ی تاریخی جنایات آنها، مشغول سفسطه و جوسازی است! برخی از این "عقابان" بلند پرواز او چون رضا، محمدرضاشاه و... کرکسانی بیش نبودند که زنده گی ننگین شان به بذل و توجه عنایات امپریالیسم گره خورده بود و زمانی که اقتضای امپریالیستها ایجاب می کرد، از صحنه سیاست در ایران به دور انداخته شدند.

به نمونه ی دیگر توجه کنیم: "اعتقاد دارم در ایران هیچ نیروئی دوراندختنی نیست چه سلطنت طلب، مجاهد، چپ ماورا، روحانی و غیره. همگی میتوانند و باید در یک ائتلاف اجتماعی حضور داشته باشند." نکته اصلی این است که گذار به یک جامعه دموکراتیک باید با روحانیت انجام بگیرد یا بدون روحانیت... به اعتقاد من باید ورای انتقام سیاسی معمول فکر کرد، یعنی باید تمامی نخبگان اقتصادی و سیاسی در این گذار حضور داشته باشند، منجمله روحانیت" (سخنرانی دکتر هوشنگ امیر احمدی در انجمن ایرانیان دانشگاه تورنتو- سایت پیک ایران ۱۷ اوت ۲۰۰۳)

توهم پراکنی در این حد تنها از دست کسی برمی آید که در راس انجمن دوستی ایران و آمریکا قرار دارد، برای حفظ منافع سرمایه ی بزرگ جهانی قلم می زند و خوب از بوش ضد دموکرات که جهان را به آتش کشیده و اما کلمه دموکراسی را مزورانه بر زبان می راند، آموخته است؟ آیا سلطنت طلبان مزدور و روحانیت جلا داد باید حضور داشته باشند تا بیشتر خیانت و جنایت بکنند. در کجای

جهان آش شله قلمکار آقای امیر احمدی در گردهم آوردن شاه و شیخ و فعله و دهقان پخته شده که ایران دومی باشد؟! آقای دکتر ما در کدام دانش گاه درس دست و دل بازی - آن هم به نفع ستم کاران را - فرا گرفته است! این تقلیل گرایی برای استقرار دموکراسی در ایران، فقط از جانب روشن فکران خرده بورژوازی که سر به آستان قدرتمندان دارند، می تواند بیان شود و گرنه درجهان واقعیتها، ضدین را نمی توان باهم آشتی داد.

از دیگر نماینده گان این طیف برخی از چپهای روحیه باخته هستند که حتا تحلیل دانش مندان اقتصاد بورژوازی را مبنی بر طبقاتی بودن جامعه رد کرده، مقهور دموکراسی نیم بند کشورهای سرمایه داری غرب شده و از یاد بُرده اند که بزرگترین جنایات بشری تا امروز، در زیر لفافه ی همین دموکراسی صورت گرفته اند. اینان در توهم استقرار دموکراسی نوع غربی در ایران هستند. دموکراسی را مافوق طبقاتی می دانند که گویا در مورد کارگر و سرمایه دار به یک سان اعمال می شود و فراموش می کنند که همین دموکراسی نیم بند کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری نیز حاصل مبارزات خونین طبقه ی کارگر و زحمت کشان و دموکراتهای انقلابی این کشورها در محدوده ی معینی از تاریخ بوده است! این ناتوانی در درک خصلت طبقاتی بودن دموکراسی و انتظار مافوق طبقاتی از آن داشتن، به ویژه در ایران که وجود دیکتاتوری مطلق سرمایه امان را از مردم گرفته است، می تواند تاحدی وسوسه انگیز باشد، وسوسه ی که باعث شده تا مردم دعوت به انتخاب بین بد و بدتر و نه خوب و خوب تر بشوند.

صرف نظر از این روشنفکران خود فروخته و یا روحیه باخته، ما به دیدگاههای تقلیل گرای دیگری برخورد می کنیم که به نوبه ی خود برای رهایی مردم ما گم راه کننده هستند.

* - در ایران خلاء رهبری راستین و متکی بر مردم، در مقابل بدیل حاکم، امری است انکارناپذیر و ملموس. فقدان چنین آلترناتیوی باعث شده که رژیم جمهوری اسلامی ایران با تمام جنایاتی که در حق مردم کرده و مورد کینه و نفرت آنهاست، هم چنان با تکیه به سرنیزه سر جکم بماند. بنابراین مبارزه برای ایجاد آلترناتیو انقلابی در مقابل آلترناتیو ارتجاعی حاکم و یا در اپوزیسیون، یک وظیفه ی تاریخی تخطی ناپذیر نیروهای سیاسی انقلابی است. مجموعه مبارزات مردم علیه رژیم در ۲۴ سال اخیر که تا حد قیامهای شهری و حتا اعتراضات مسلحانه علیه رژیم، پیش رفته، به دلیل فقدان رهبری و نقشه درست و سراسری مبارزه، سرکوب شده و به خاموشی گرائیده اند. عدم شرکت مردم در انتخابات شوراهای شهر و روستا نیز نشان داد که مردم از حاکمین بی زارند. اما حاکمین را نخواستن، امری است لازم و نه کافی در تغییر نظام.

آقای بنی صدر که خود را مخالف حاکمین فعلی جمهوری اسلامی می داند، طی مقاله ای در انقلاب

اسلامی در هجرت"۔ شماره های ۵۷۲ و ۵۷۳، تحت عنوان "خلاء رهبری"، راه حل غلبه بر آن را نه در تلاش برای از بین بردن این خلاء و ایجاد رهبری شایسته، انقلابی و متکی بر مردم، بلکه در "بازیافتن استقلال و آزادی عقل و قوه رهبری" فرد فرد مردم ذکر کرده و لذا فقدان رهبری را "سخن بی معنا" می داند!

از نظر وی، وجود "جنبشهای خود جوش و بالابردن احساس توانائی فردی" کافی است تا مشکل رهبری در ایران حل شود. واقعیت و پراتیک مبارزاتی مردم چیز دیگری را نشان می دهد. در ۲۴ سال اخیر جنبشهای خودجوش مردم که بعضا نیز مورد خشم و غضب ایشان قرار گرفته اند، جز فراهم کردن شرایط برای سرکوب، نتیجه ی دیگری نداده اند، زیرا تداوم نداشته اند و گر گرفته، خاموش شده اند. "بالابردن احساس توانائی فردی" هم جزو آن تخیلات ناب و غیر عملی - نظیر سراب دیدن اعرابی در بیابان با لبان تشنه و دل سوخته- است که حتی یک کشور در جهان را نیز نمی توان یافت که در آن مردم به آن درجه از توانائی رسیده باشند که احساس رسالت و رهبری در پیشبرد امور مملکت را داشته و موفق هم شده باشند. دلیل این امر هم روشن است. توانائی امری مادی است و نه ذهنی. وقتی در جوامع طبقاتی افراد در طبقات حاکم و محکوم گرد آمده و جامعه قطبی شده و افراد از نظر اجتماعی متمایز از یک دیگر شده اند. حاکم و محکوم، دارا و ندار، دانش مند و بی سواد، نخبه و غیر نخبه از امکانات واحدی برخوردار نبوده و به تناسب آن، توانائی فردی آنها متفاوت می باشد. بهره مندی آنها از دموکراسی و آزادی نیز یکسان نیست و تا زمانی که طبقات و تمایزات طبقاتی در جامعه از بین نروند و کلیه ی افراد از حق مساوی در اجتماع بهره مند نباشند، ضرورت رهبر و احزاب رهبری کننده (به مفهوم رهبری جمعی) وجود خواهد داشت که علیرغم اشکالاتشان، در برهه هائی از زمان مردم را رهبری خواهند کرد یا به سوی پیروزی و یا به سوی شکست!

آقای بنی صدر که برخوردی مذهبی، ایده آلیستی و مطلق گرا به پدیده ها دارد، طبیعتاً نمی تواند به صورت آزادانه و رها از قید و بندهای مذهبی به واقعیات امروزی جهان نظرافکند تا ببیند که در هیچ جای جهان این مدینه ی فاضله وجود نداشته و هنوز وجود ندارد که همه ی افراد احساس توانائی رهبری کردن داشته و حتا احساس کنترل رهبری را بکنند. کما این که در ایران، اکثریت مردم رهبری قلابی خمینی را پذیرفتند (از جمله خود ایشان) و تا مدتها به دنبال آن روان شدند!

نفس تبلیغ این که افراد باید آگاه شوند و با هشیاری مانع از سوء استفاده ی رهبران گردند و یا تلاش کنند در خود احساس رسالت و توانائی به وجود آورند، امری است مثبت که در بهترین حالات ۵۰٪ قضیه است و صرفاً در حد ذهنی است. زیرا در جامعه ی طبقاتی به دلیل وجود تمایزها، ارزش عملی تعیین کننده، ندارد. ضمناً تبلیغ این نظریه می تواند کج اندیشی جدیدی به وجود آورد که ضدیت با

رهبری باشد. مثلاً علی‌رغم مخالفت مردم با ولایت فقیه و خامنه‌ای به مثابه رهبری تحمیلی، شعار: "نه شاه می‌خواهیم نه رهبر، ..." اگر به صورت "نه شاه می‌خواهیم نه ولی، ..." شعاری دقیق‌تر می‌شد. مشکل کنونی مردم ما وجود رهبری ارتجاعی است و نه رهبری به طور عام!

تبلیغ "بی‌معنا بودن" ضرورت وجود رهبری، در عمل کار را به انفعال و یا هرج و مرج می‌کشاند که به نفع دشمنان مردم تمام می‌شود. وی در ادامه‌ی مقاله‌اش می‌نویسد: "رها شدن از بیان قدرت یا جانشین کردن آن با بیان آزادی در نتیجه رها کردن قدرت به مثاله هدف، هدف و روش کردن آزادی و استقلال و قدم در راه رشد بر میزان داد ووداد گذاشتن... اما راس سوم مثلث زورپرست، مجموعه گرایش‌هایی که پیرو مشی استالین هستند نیز از درون و بیرون، در خدمت قدرت خارجی، با مسئله‌ها که ساختند، از عوامل بازسازی استبداد و جنگ ۸ ساله شدند."

برخورد متافیزیکی به آزادی و استقلال در جامعه‌ی طبقاتی آقای بنی‌صدر، بدون در نظر گرفتن عدالت اجتماعی، نه تنها آزادی و استقلال را از بُعد واقعی‌شان بیرون می‌سازد، بلکه جای‌گزینی قدرت ارتجاعی را با قدرت مردمی و انقلابی در آینده، به امان خدا می‌سپارد و عملاً آب به آسیاب حاکمین ضدبشری کنونی ایران می‌ریزد!

و اما این تمام رهنمودهای آقای بنی‌صدر نیست. او که متوجه شده است، بورژوازی در کلیتش اعم از کمپرادور، ملی، ملی-مذهبی جز فاجعه در ایران چیزی به بار نیاورده و از دست آوردهای انقلابی مردم دفاع نکرده و کمونیستها بیش از پیش در ایران از اعتبار برخوردارند، دست به مثلث سازی ضد کمونیستی می‌زند و با وجودی که بارها اقرار کرده که خمینی و امثالهم از عاملین اصلی بروز استبداد، جنگ و تداوم آن بودند، کمونیستها را "از عوامل باز سازی استبداد و جنگ" ذکر می‌کند. آیا آراء انتخابات پس از انقلاب نشان نداد که کمونیستها هنوز از رای ۱۰٪ مردم ایران نیز برخوردار نیستند. پس چه گونه آنها می‌توانستند از عوامل بروز استبداد باشند. مگر تصویب "ولایت فقیه" در قانون اساسی به دلیل خطر کمونیستها بود یا اشتباهی شیخان ریاکار برای حفظ اهرم قدرت در دست خودشان، که از زمان سلسله‌ی صفویه مرتباً در ایران به دنبال موقعیتی می‌گشتند تا بار دیگر برمسند قدرت بنشینند! مگر شعار غلط انداز "همه باهم" که بلافاصله بعد از انقلاب بهمین به "وحدت کلمه" تغییر یافت، نشانه‌ی انحصارطلبی خمینی و اعوان و انصار او نبود! آقای بنی‌صدر به جای دیدن نقش مرتجعین انحصار طلب در تداوم جنگ، بی‌هوده نشانی عوضی می‌دهد! ضد کمونیسم آقای بنی‌صدر، مانع می‌شود تا چشم او واقعیتها را دیده و به آن‌ها احترام بگذارد.

آقای بنی‌صدر، علی‌رغم اعلام مخالفت با حاکمین، با پیشنهادهایی که می‌دهد، حفظ وضع موجود را تا اطلاع ثانوی باعث می‌شود وگرنه به مردم می‌گفت برخیزید و با ایجاد رهبری و زیر رهبری واحد

برای سرنگون ساختن رژیم جمهوری اسلامی و برقراری ایرانی آزاد و مستقل و رها از سلطه ی سرمایه های داخلی و بین المللی مبارزه کنید.

*- سید ابراهیم نبوی، طنز نویس نیز استدلالی مشابه آقای بنی صدر را برای توجیه کلیت رژیم آورده و در نوشته ای به نام "دوست ندارم قهرمان بشوم"، می گوید: "اگر تند رویهای کج سلیقه و عصبی صدر مشروطه خویشان داری می کردند، اگر در جنبش ملی شدن صنعت نفت تند رویهای توده ای خیابانها را به عصبیت چپ روانه و شورش بی دلیل معتاد نمی کردند، اگر کودکان ۱۵ ساله ۵/۸ قربانی تندرویهای قدرت طلبانه رهبران خشونت طلب گروههای سیاسی نمی شدند... چقدر حجم استبداد در این مرز و بوم کوچکتر و کوچکتر می شد."

در این جا نیز ما با یک تفکر تقلیل گرا و تسلیم طلب روبه رو هستیم که مشکل جامعه ی خشن طبقاتی ما را نه در اعمال زور حاکمین غیردینی و دینی برای حفظ موقعیت ممتاز خود، بلکه در اعتراضات ستم دیده گان و زیر پا له شده گان محکوم می بیند. او سکوت قبرستانی را تبلیغ می کند تا مبدا حاکمین دچار ناراحتی شوند و دستور قتل عام مردم را صادرکنند! باید مردم برده وار زنده گی کنند، لبانشان را برای جلوگیری از اعتراض بدوزند تا مبدا خداوندان قدرت و مال به خشم درآیند! آیا از این روشن تر می توان با تزویر خاصی به دفاع از استبداد حاکم برخاست؟ آیا اعدام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ به دستور خمینی جلاد ناشی از رفتار عصبی زندانیان بود و تازه رفتار عصبی جرمش اعدام است؟ آیا نشان دادن پیراهن خونین دانش جوئی که رفیق اش در جریان یک اعتراض به وحشیگری رژیم مورد نشانه گیر ی قاتلین جمهوری اسلامی قرار گرفته بود، آن قدر عصبیت آفرین است که باید شخص نشان دهنده به شدیدترین شکنجه ها و ۱۰ سال زندان محکوم گردد؟ پدیده ی جالبی است که قصد جابه جا کردن تضاد را داشته و عصبیت حاکمین را ناشی از عصبیت توده های مردم و نه بالعکس، می داند! به راستی که طنز آقای نبوی فقط به درد شیخان ریاکار حاکم می خورد که بر مسند خلافت تکیه زده و ارزشی برای جان انسانها قایل نیستند و به ساده لوحی ایشان می خندند!

*- نمونه ی دیگر را می توان در بیانیه ی دانش آموخته گان پلی تکنیک دید که از مردم عراق می خواهند تا از تجاوز آمریکا به عراق "سپاس گزار باشند" و یا در بیانیه ی انجمنهای اسلامی دانش جویان ۲۴ دانش گاه کشور یافت که "آرزوی آمدن اسکندری" را برای نجات مردم عراق پیش می نهند!

تصور اینکه نویسنده گان این بیانیه ها هنوز نمی دانند که "آزادی گرفتنی است و نه دادنی!"، مشکل است. به خصوص آن که این کار را امپریالیسم هار آمریکا به عهده گرفته باشد. پس عاملی که آنها

را وادار به این گونه ادعاهای سخیفانه می کند، ایده ثلوثی تقلیل گراست که نظرات آنها را شکل می دهد. این بیانیه ها تزلزل برخی از عناصر وابسته به خرده بورژوازی را نشان می دهد که به جای رو آوردن به طبقات کارگر و زحمت کش، رو به قدرت دارند و وقتی که تضرع و زاری آنها در برابر حاکمین مورد قبول واقع نمی شود، رو به بیرون کرده و به سراغ اسکندر می روند و خود را در حد صغیر و یتیم بدون امکانات عرضه می کنند دست دعا به آسمان بلند می کنند. درحالی که مبارزه یک ملت علیه حاکمین گرچه سخت و طولانی است و قربانی زیادی می طلبد، در صورتی که به نیروی لایزال خود متکی باشد، هم پیروزی اش حتمی است و هم تداوم حاکمیت مردم قطعی!

تا این جا ما سعی کردیم به جناحی از خرده بورژوازی که رو به طبقات بالا دارد برخورد کرده و تقلیل گرایی آنها را نشان دهیم. اما این روند را در سطح آن بخش از نیروهای سیاسی وابسته به خرده بورژوازی که رو به محکومین جامعه داشته و بعضا به نام طبقه ی کارگر نیز حرف زده و خود را پیشرو این طبقه معرفی می کنند نیز می توان مشاهده کرد.

*- در ماههای اخیر شاهد انواع تلاشها در زمینه ی برخورد به جمهوری اسلامی بوده ایم که توسط طیفهای گوناگون نیروها و افراد چپ صورت گرفته اند. "منشور" های مختلف سیاسی در مورد آزادیهای دموکراتیک، جدائی دین از دولت و ایجاد جامعه ای سکولار، به ویژه درخارج از کشور، مطرح شدند و برخی نیز قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان را برای ایران تجویز کردند، در حالی که هیچ بحثی جدی در مورد چه گونه گی تحقق این منشورها جز در حد رفراندوم، نشد. آنها نگفتند که باید جمهوری اسلامی را مقدماتا سرنگون کرد و برای سرنگون کردن آن هم امکانات و به خصوص سازماندهی ای مطرح است که فعلا وجود ندارد و باید در پی ایجاد آن بود و اگر چنین تدارکی دیده شود تازه نویت به مردم می رسد که نظام و حکومت دل خواه خود را تعیین کنند و در آن جا است که این حضرات نیز منشورهای خود را می توانند ارائه دهند تا ببینند مردم به چه رای خواهند داد! اینها نه تنها چنین دیدگاهی نداشتند و در حد نوشتن و انتشار یک منشور و گذاشتن تعدادی امضاء در زیر آن بسنده کردند، بلکه بعد از این که ۱۸ تیر گذشت و در ایران سرکوب وحشیانه رژیم، موقتا آرامشی به وجود آورد این منشورها نیز در تاقچه ها ماند تا گرد بخورند و تلاشی در زمینه ی عملی ساختن آنها صورت نگرفت و حضرات منتظر زمان دیگر مانده اند تا دوباره نسخه های دیگری را پیش نهند. از این حضرات باید پرسید: شما چه تضمینی عملی برای پیاده کردن منشورهای خود تهیه دیده اید؟ آیا مشغولیتی در ذهن تان به نام چه گونه وارد گود مبارزه شدن، دارید؟

اگر قرار است جدائی دین از دولت، برقراری آزادیهای دموکراتیک و از بین بردن انواع ستمها بر کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، دانش جویان و نویسندگان و هنرمندان، ملیتها و اقلیتهای

مذهبی در ایران تامین شود، این کار نه با شامورتی بازیهای سیاسی و ساخت و پاخت با امپریالیستها و جناحهایی از قدرت یا با رفراندوم و امثالهم، بلکه با تیشه زدن به ریشه ی جنایت کاری حاکمان یعنی از میان برداشتن مناسبات متکی بر استثمار و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تامین برابری حقوقی افراد جامعه در برخورداری از ثمرات کار و زحمت شان، تحقق آزادی وجدان و بیان، یعنی انجام انقلاب اجتماعی و استقرار نظام سوسیالیستی- ممکن است. اما تقلیل گرایان ما، زیاده از حد سیاست مدار و تاکتیک دان شده اند و فکر می کنند درمان دردهای عظیم مردم با پیچیدن نسخه های رنگارنگ سیاسی و حتا با توسل به عمواسام ممکن است!

می توان آزادیها و حقوق پایه ای مردم را بیان کرد، از آنها دفاع نمود و برای تحقق آنها مبارزه کرد. اما یک لحظه هم نباید مردم را فریب داد که این آزادیها در شرایط فقدان رهبری طبقه ی کارگر بر دیگر اقشار جامعه و بدون سرنگون کردن رژیم و درهم شکستن ماشین دولتی آن، ممکن است.

*- تقلیل گرایی دیگری را، در زمینه ی کم بها دادن به تشکیلات واحد رهبری کننده، می توان در نمونه ی زیر دید. آقای کورش عرفانی از تقلیل گرایی تشکیلاتی دفاع می کند و برای اثبات نظر خود مقدماتا اشکالات نیروهای چپ را که هیچ کدام هم تا حد یک حزب مسئول و مورد اعتماد طبقه ی کارگر و توده های مردم، ارتقاء نیافته اند، به عرش اعلا می رساند و می نویسد: " در تشکلهای سیاسی مل-اعم از چپ، راست و مذهبی... شخصیت یک فرد به عنوان انسان مورد نظر نیست. اصولا ارزشی برای فرد قایل نیستند... سازمانهای سیاسی ما به فکر و متفکر احتیاج ندارند. عمل، اجرا و عامل می خواهند". وی پس از این مطلق گرایی به ستایش از فردگرایی می پردازد که خود نیز مطلق گرایی دیگری به نوبه ی خود می باشد و می نویسد: "نیروهای مستقل" (منفردین) باید "دورهم جمع شوند... مسایل نظری و پایه ای، بررسی و تحلیل رویدادهای روز و یافتن راه کارهای عملی مبارزه" را "مورد بحث قرار دهند". "اینگونه جمعها رئیس و رهبر ندارند"، "چنین جمعهایی با هدف ایجاد تشکل سیاسی نیست"... "باید نیروی منفردین نیز بتواند این احساس را در توده ها به وجود آورد که قابلیت و قدرت و همراهی و سازماندهی شده قیام مردمی را دارد". "بحث برسر یک تشکیلات سیاسی، همانند گذشته نیست. بلکه منظور ایجاد هماهنگی وسیع و گسترده در میان نیروهای منفرد و یا تشکلهای علاقمند است که می خواهند بجای کار پراکنده و نامربوط با قدری همسوئی بیشتر عمل کنند. ایجاد این جبهه هماهنگی ساز فقط از نیروهای منفرد ساخته است... که هدفش نه کسب قدرت بلکه تضمین ماهیت مردمی برنامه های قدرت است" (تکیه از ما است)

انتقاد از برخوردهای نادرست رهبری تشکلهای مختلف چپ حقانیت داشته و نشان دهنده ی نفوذ سبک کار خرده بورژوازی در میان آنها است. اما، عمومیت دادن و سیاه کردن سبک کارکلیه ی

تشکلها به طور کامل و درست، نه تنها حقانیت ندارد، بلکه با انگیزه‌ی نفی شکل و ستایش از فردگرایی صورت می‌گیرد. آیا ایشان مبارزه‌ی ایده‌نولوژیک سالهای ۱۳۵۰ حول مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها را به یاد ندارند؟ حداقل باید در انتقاد سیاسی آن قدر منصف بود که به نیروها ئی که می‌گفتند انقلاب امر توده‌های میلیونی است و دیدگاه ایده‌نولوژیک "توده‌ها سازنده‌گان تاریخ و قهرمانان واقعی هستند... و باید از آنها آموخت و به آنها آموخت" را تبلیغ می‌کردند، این حق را داد که در حرف هم که شده حرمت توده‌ها و فرد سیاسی را حفظ می‌کردند و بر همین اساس ایجاد حزب واحد طبقه‌ی کارگر را تبلیغ می‌نمودند که نیروهای چپ با گرایش‌های خرده‌بورژوازی هرگز و تا به حال تن به آن نداده‌اند؟

آقای عرفانی رهبران تشکلها را مورد نقد قرار می‌دهد و ارزشی برای کار آنها قایل نیست. اما به ستایش از منفردین می‌پردازد، بدون این که کوچکترین دلیلی ارائه دهد که چرا منفردین از توانائی جلب اعتماد مردم برخوردارند!

آن جا هم که متوجه می‌شود بدون تشکیلات نمی‌توان کاری کرد، آن را در سطح جبهه‌ای از تشکل‌های مختلف متوقف می‌سازد که قدری با هم همسوئی دارند. ایشان باید متوجه باشند که با "قدری همسوئی" نمی‌توان انقلاب عظیم اجتماعی را هدایت کرد و به پیروزی رساند! تازه در کجای جهان و بدون وجود یک تشکل پیشرو مبارز، قوی و با نفوذ و در پیوندی فشرده با توده‌ها که در راس و پیشاپیش مبارزات مردم قرار گرفته باشد، جبهه‌ای از افراد و تشکل‌های مختلف توانسته است نظامی را تغییر داده و مردم را در رسیدن به پیروزی، هدایت کند؟!!

تقلیل حزب پیشرو و مبارز سیاسی به جبهه‌ی سستی از نیروهای مختلف که هدفش نه کسب قدرت بلکه "تضمین ماهیت مردمی برنامه‌های قدرت" باشد و تقلیل رهبران به سطح منفردین که دست بر قضا می‌خواهند با انقلاب و مردم هماهنگ شوند، جولان دادن افکار در عالم تخیلات و صحبت‌های بی‌نتیجه‌ای است که به تداوم وضع موجود خدمت می‌کند. استقبال از کار غیرمتمرکز در شرایطی که تمرکز کیفیت را است، چیزی جز دفاع از پراکنده‌گی اجتماعی خرده‌بورژوازی نیست که تبلیغ پلورالیسم تشکیلاتی نیز یکی از جلوه‌های آن است. نظر آقای عرفانی به نظر آقای بنی‌صدر بیشتر هماهنگ است تا با نظر پیشروان انقلابی مردم!

تقلیل‌گرایی در صف نیروهای چپ، که خود را سوسیالیست و یا کمونیست می‌دانند، اساسا در کند کردن حربه‌ی تئوریک مبارزات طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان، خود را در قالب اپورتونیسم راست و یا چپ بروز می‌دهد و به تناوب ماتریالیسم و یا دیالکتیک حرکت تضادها را در جامعه‌ی طبقاتی نادیده می‌گیرد، که ما در بالا به برخی از آنها اشاره کردیم، به مراتب از تقلیل‌گرایی نیروهای

ملی گرا و "دموکرات" در شرایط کنونی که دست به دست شدن قدرت را مدنظر دارند، خطرناک تر است زیرا در لفافه ی مارکسیسم عرضه می شود! اکنون جامعه ی ایران وارد فاز تعیین تکلیف با حاکمیت شده و تقلیل گرایی نیروهای چپ، در خدمت تداوم رفرمیسم و تداوم حاکمیت سرمایه قرار می گیرد، فرصت تاریخی کسب قدرت توسط طبقه ی کارگر و زحمت کشان را به آینده ای نا معلوم حواله می نماید؛ و اپورتونیسم را در میان صف انقلابیون کمونیست رواج می دهد.

اگر پس از گذشت ۹۶ سال از انقلاب مشروطیت که در این میان ۷۲ سال آن تحت حکومت‌های سلطنتی و ۲۴ سال آن زیر حکومت جمهوری اسلامی بوده، دخالت امپریالیست‌های رنگارنگ به عناوین مختلف ادامه داشته و مردم ایران نه روی دموکراسی را دیده‌اند و نه به حقوق شهروندی خود رسیده‌اند، در حالی که اکنون انکیزیسیون اسلامی بر جامعه حکم رانده و بزرگترین تجاوزات را به حقوق پایه‌ای مردم اعمال می‌کند؛ تعیین تکلیف با چنین حکومتی قرون وسطائی و مرتجع جز با زبده‌ترین تشکلی که مبارزه را نه برای باری به هرجهت، بلکه با عزم به پیروزی رساندن آن انجام می‌دهد، امکان پیش روی نخواهد داشت و تغییرات سطحی در حد جا به جایی رژیمها نیز دردی را درمان نمی‌کند. باید با رفرمیسم و تقلیل گرایی مبارزه کرد و پرچم انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را به اهتزاز درآورد و تشکیلات شایسته ی رهبری چنین مبارزه‌ای را به وجود آورد، تا بار دیگر از آب گل آلود موجود، نیروهای بورژوازی ماهی نگیرند و برای ۲۵ سال دیگر مردم را در چنبره ی استثمار، آزار و ستم و اسارت طبقاتی در اشکال جدیدی، قرار ندهند. در چنین حالتی است که نیروهای وابسته به خرده بورژوازی مجبور خواهند شد یا رو به بالائیها داشته و ماهیت خود را باز هم بیشتر نشان دهند و یا رو به پائین نموده و زیر رهبری طبقه ی کارگر و برای ساختن آینده ای عادلانه، دموکراتیک، آزاد و شکوفا مبارزه کنند.

ابراهیم - ۲۸ مرداد ۱۳۸۲

* * *

ملاحظات درباره سرمایه‌داری، امپریالیسم، عراق و اوضاع فعلی جهان

هری مگداف، از سردبیران قدیمی ماهنامه "مانتلی ریویو"، در آوریل ۲۰۰۳ نودمین سال زنده گی خود را پشت سر گذاشت. رفقای مگداف به این مناسبت کنفرانسی را تحت نام "امپریالیسم درحال حاضر" به افتخار این سوسیالیست کهن سال برگزار کردند. در جریان این کنفرانس، خود مگداف که به دلیل انتشار

کتاب "عصرامپریالیسم" در ۳۴ سال پیش، بین مارکسیستها و نیروهای برابری طلب و ضدامپریالیست معروف گشت، طی این نشست، نظرات خود را درباره سرمایه داری، امپریالیسم، مقام و موقعیت آمریکا به ویژه در رابطه با اشغال نظامی عراق، به طور مبسوط شرح داد که در این نوشته خلاصه آنها را در اختیار خواننده گان قرار می دهیم و در آخر تحلیل خود را از نظرات مگداف به صورت جمع بندی، می آوریم :

۱- سرمایه داری از همان اوان تولد خود، ماهیتی جهانی از نظر اقتصادی داشت. از اوایل قرن پانزدهم، سرمایه داری در مرحله ی ابتدائی رشد خود در شکل سرمایه ی تجاری، تحت نام "اکتشافات" (مثل "کشف" آمریکا) به اکناف جهان رسوخ کرده و در جهت کسب سود به تاراج کشورهای آفریقا، آمریکای بومیان، آسیا و اقیانوسیه پرداخت. از نظر تاریخی، ثروت و توسعه ی اروپای آتلانتیک (کشورهای سرمایه داری مرکز) به بهای ویرانی و غارت کشورهای پیرامونی "جهان سوم" پدیدآمد و رشدیافت. تجارت جهانی و حجم سرسام آور آن، معلول تسخیر مستعمرات، گسترش و جهانی کردن برده داری و غارت مستقیم کشورهای پیرامونی بود.

سرمایه داری در جریان ۲۰۰ سال بعد از تولد خود هم چنان به گسترش اش و ایجاد بازارهای فزاینده، ادامه داده و با انباشت ثروت پایه های مالی و مادی، انقلاب صنعتی را در اواسط قرن ۱۸ فراهم ساخت. انقلاب صنعتی و تشدید کالاسازی کلان باعث شد که بازارهای داخلی اشباع گشته و سرمایه داران صنعتی کشورهای مرکز در جستجوی بازارهای جدید به خارج از مرزهای خود نگاه جدیدی انداخته و مستعمرات خود را گسترش دهند. به عبارت دیگر نیروی انگیزه ئی امپریالیسم، که در واقع دینامیزم آن را تشکیل می دهد، گرایش به سوی یافتن بازارهای جدید برای کالای اضافی است که از عواقب مستقیم انقلاب صنعتی از یک سو و احتیاج برای دست رسی به منابع طبیعی از سوی دیگر است.

۲- پس آن چه که منجر به عمل کرد امپریالیستی می شود، احتیاج به بازارهای جدید و منابع طبیعی برای تولید بیشتر است. اما یک جنبه ی دیگر امپریالیسم نیز این است که سرمایه دار برای این که هم چنان به افزایش سود خود ادامه دهد، مجبور است که به کشورهای خارج از مرکز و در جستجوی اجیرکردن مزدهای به شدت ارزان، رفته و از فرصتهای موجود برای استثمار هرچه بیشتر کشورهای توسعه نیافته براساس "تبادل نابرابر" استفاده نماید. سرمایه داران در روند سرمایه گذاری در کشورهای توسعه نیافته، توسعه ی طبیعی آن کشورها را یا متوقف ساخته و یا مسخ می کنند. با این که این روند در کشورهای مختلف توسعه نیافته پیرامونی، براساس منطق حرکت سرمایه و سیاستهای کشورهای امپریالیستی، متفاوت بوده و هست، ولی نتیجه ی این نفوذ همانا وابسته گی جامعه ی توسعه نیافته به کشور "مادر" (مرکز) و ازدیاد شدید و روز افزون فقر بشریت زحمت کش در آن کشور

است. سرمایه داران درعین حال به "صدور کار" (منظور سرمایه است) به جای "صدور کالا" از کشورهای "مادر" به کشورهای توسعه نیافته، جهت کسب سود بیشتر، باعث ازدیاد بی کاری در کشورهای "مادر" می گردند. شایان توجه است که تنوع در روند حرکت سرمایه، باعث می گردد که امپریالیسم نیز در شکل و شمایل خود مورد تحول و دگرگونی قرار گیرد.

۳- تغییر بزرگ اولی زمانی اتفاق می افتد که سرمایه صنعتی در اروپای باختری و شمال آمریکا (ایالات متحده و کانادا)، استرالیا و ژاپون، گسترش و تثبیت می گردد. این فاز از امپریالیسم در سالهای ۱۸۷۰-۱۹۱۵، به وقوع می پیوندد. در آن زمان هنوز کل جهان برای تسخیر و نفوذ سرمایه داران کشورهای مرکز، "باز" و "آزاد" نیست. در نتیجه در این دوره شاهد تشدید رقابتهای گوناگون بین کشورهای امپریالیستی می شویم. به طور مثال، انگلستان سالهای سال در کشورهای آفریقائی از "آزادی" آدم ربائی و شیوع برده داری و غارت منابع طبیعی، بهره مند بود. در این فاز باید کشورهای آفریقائی به طور رسمی و فیزیکی به مستعمرات انگلستان تبدیل می شدند. حرکت در جهت تشدید مستعمره سازی، انگلستان را در مقابل رقبای قدیمی و جدید خود قرار داد. مضافاً در این دوره ظهور و عروج شرکتهای بزرگ انحصاری در کشورهای "مرکز" رقابت بین این کشورها را شدت بخشید. نتیجتاً در این دوره که توسط مورخین اروپائی به "عهدزیبا" و یا دوره ی "صلح مسلح" معروف است، تسخیر و مستعمره سازی در جهان توسط کشورهای صنعتی "مادر" ۳۰۰٪ افزایش می یابد. قدرتهای استعماری انگلستان، فرانسه، آلمان، آمریکا، هلند، بلژیک، ژاپون و... به طور متوسط نزدیک به ۲۴۰۰۰۰ کیلومترمربع به مستعمرات خود در اکناف جهان (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و دریای کارائیب و اقیانوسیه) افزودند. در صورتی که در دوره ی ۷۰ سال قبل از آن (۱۸۰۰ تا ۱۸۷۰) این رقم برای هر کشور استعماری ۸۳۰۰۰ کیلومترمربع بود.

۴- به هر رو، علیرغم معاهدات متعدد و پیمانهای هم بسته گی و هم کاری، نیروهای استعمارگر، که به رقابتهای خود شدت بخشیده بودند، نتوانستند صلح و هم کاری را بین خود حفظ کنند و در نتیجه دوره ی "صلح مسلح" به جنگ جهانی اول و برای تقسیم مجدد جهان بین نیروهای امپریالیستی منجر گشت. تشدید رقابت بین شرکتهای بزرگ انحصاری متعلق به کشورهای صنعتی پیش رفته مرکز و چالش قدر قدرتی امپراتوری انگلستان توسط رقبای قدیمی (فرانسه، هلند و ژاپون) و جدید (ایالات متحده آمریکا و آلمان قیصری) خود به ویژه در زمینه های هژمونی پولی (لیره استرلینگ) و موقعیت لندن (به عنوان مرکز بازرجهانی) وقوع جنگ را اجتناب ناپذیر کرد.

با این که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ به پایان رسید، ولی رقابت های شدیدی بین نیروهای استعمارگر امپریالیستی هم چنان در دهه های ۱۹۲۰-۱۹۳۰، ادامه یافت که دوباره منجر به بروز جنگ

بزرگ دیگر- جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) - شد.

۵- جنگ جهانی دوم و عواقب فوری آن، شکل و شمایل امپریالیسم را نیز دست خوش تغییر و تحول قرار داد. روند استعمارزدائی و ظهور آمریکا به عنوان قوی ترین کشور امپریالیستی، مسئله ی بزرگی را برای کشورهای امپریالیستی به وجود آورد. این مسئله با ظهور و رشد شکل‌های مختلف "نئوکلنیالیسم" به منصفی عمل درآمد. در این نوع استعمارگری، قدرتهای امپریالیستی عوض این که کشورهای جهان را از طریق استعمار فیزیکی و نظامی تحت کنترل داشته باشند، نفوذ و سیطره ی خود را از طریق نهادهائی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، اعمال کردند. مضاف بر این نهادها، که بعدها در دهه های ربع آخر قرن بیستم تعدادشان افزایش یافت، کشورهای امپریالیستی با نفوذ و کنترل کامل نظامهای مالی، بانکی و اقتصادی کشورهای حاشیه ئی و پیرامونی و با دادن کمکهای مالی و نظامی به هیئت حاکمه ی این کشورها، عملاً در سرکوب جنبشهای مردمی که خواهان گسست از نظام جهانی سرمایه بودند، شرکت فعال کرده و جلو رشد این جوامع را به پیش، گرفتند. بانک جهانی که قرار بود به کشورهای جهان سوم در امور حفظ و توسعه ی منابع طبیعی کمک کند، عملاً به نهادی جهت اخذ ربح از قروض داده شده به این کشورها، تبدیل شد. صندوق بین المللی پول هم که قرار بود فقط در حفظ "توازن پرداختها" عمل کند، هم‌راه بانک جهانی و دیگر نهادهای مالی بین المللی، در جهت حمایت و حفظ منویات کشورهای امپریالیستی به حرکت درآمد و در عرض ۵۰ سال گذشته و به ویژه در ۲۰ سال اخیر به ژاندارمهای گسترش و حفظ فقر، بی کاری و آشوب در کشورهای جهان سوم، تبدیل گشتند.

۶- تمام این نهادهای بین المللی عملاً به طور مؤثری از آغاز فعالیت خود در صحنه ی سیاسی جهان در جهت افزایش قدرتی و سیاستهای سیطره جویانه ی آمریکا قرار گرفتند. این سیاستها، طی دوران جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۹۰)، علیرغم افزایش روزانه ی مداخلات آمریکا، به علت وجود سه نیروی اساسی در جهان (شوروی، جنبشهای رهائی بخش ملی و سوسیال دموکراسی کلاسیک اروپا) که آمریکا را در زمینه های مختلف به چالش می طلبیدند، محدود بوده و لجام گسیخته و هار نمی توانستند عمل کنند. ولی بعد از فروکشی و اُفت جنبشهای رهائی بخش ملی در دوره ی ۱۹۷۵-۱۹۸۹، اخته شدن سوسیال دموکراسی اروپا در آغازین دهه ی ۱۹۸۰ و بالاخره سقوط و فروپاشی شوروی در سالهای ۱۹۸۵-۱۹۹۰، امپریالیسم دوباره شکل و شمایل جدیدی به خود گرفت. پس از پایان دوره ی ۴۵ ساله "جنگ سرد"، امپریالیسم برای اولین بار شکل "تک قطبی" به خود گرفت و یک کشور امپریالیستی برای اولین بار به سرکرده گی امپریالیسم جهانی رسید و در نتیجه لجام گسیخته گی و هرج و مرج شروع به گسترش جهانی یافت.

در این دوره ی جدید از امپریالیسم، سرکرده ی نظام جهانی که نامحدود عمل می کند، طبق رهنمودهای دکترین بوش و پلاتفرم سیاسی محافظه کاران نوین، چارچوب هدف دومرحله ئی استراتژیکی آن گسترش و استقرار "پاکس آمریکانا" به سراسر جهان است. هدف استراتژیکی آمریکا در مرحله ی اول، ایجاد و استقرار هژمونی نفتی از طریق اشغال نظامی و به زیر قیمومیت خود کشیدن کشورهای نفت خیز عراق، ایران، آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و عربستان (که بیش از نصف کلیه ی منابع نفتی جهان را دارا می باشند) و در مرحله ی دوم به زیر سلطه ی خود درآوردن آلمان، فرانسه، ژاپن و...، اخته کردن روسیه و هندوستان و بالاخره محاصره و جلوگیری از رشد چین است. آغاز عمل کرد این استراتژی دو مرحله ئی با حمله نظامی و اشغال عراق به نحو روشنی نمایان شد.

۷- بررسی سخنرانیها و نوشته های پال ولفوویتز و دیگر ایده نولوگهای محافظه کاران جدید مثل ریچارد پرل (محقق و از هم کاران ولفوویتز)، کارل روه (مشاور اصلی بوش) داگلاس فیث (معاون دیگرماسفلد)، الیوت آبرامس (از اعضای اصلی شورای امنیت ملی آمریکا) و... نشان می دهد که اینان خواهان "تغییر رژیم" در کشورهای "گردن کش" و "شور" هستند. منظور از تغییر رژیم یعنی عوض کردن نگهبانان نظامهای خون خوار و ستم گر در هر یک از این کشورها، ایجاد حکومتهای دست نشانده جدید با مختصاتی متفاوت درخاورمیانه که منطقه یی کلیدی است، می باشد. رژیم بوش می خواهد یک قشر جدید از نخبه گان حکومتی که برایش قابل اتکاء باشند و نیز دارای پایه و حمایتی بیشتر در میان طبقات میانی، به وجود آورد. تمام رژیمهای خاورمیانه، من جمله رژیم جمهوری اسلامی ایران، در میان مردم این کشورها، حتا میان طبقه بورژوا، بی پایه اند. محافظه کاران جدید ادعا می کنند که قصد دارند شرایط اجتماعی و اقتصادی را در این کشورها مدرنیزه کنند. از این زاویه، عراق بازسازی شده و آمریکائی، می تواند یک الگو برای این مدل از بازسازی در کلیه ی کشورهای خاورمیانه و آفریقا باشد. در یک کلام، رژیم بوش درصدد است تا به هر وسیله ای ساختارهای نظام دولتی و ملت- دولتهای جهان را خراب کرده و بنای جدید و محکم تری بر روی آنها بسازد. در این تعرض و تجاوز به عراق، مردم آن، تنها قربانیان نظام نخواهند ماند. واقعیت این است که در این تعرض، مردمان کشورهای جهان سوم، تمام نیروهای برابری طلب و مترقی کشورهای اروپا و آمریکا و... نیز ضربه خواهند خورد و صدمه خواهند دید. نوک تیز حمله و تعرض محافظه کاران نوین متوجه تمام جریانات و نیروهای برابری طلب و آزادی خواه درجهان می باشد. آنهایی که اعتقاد دارند که جامعه و نظام در برابر فرد مسئول است، انسانها برابرند، ملتها و پیروان مذاهب و مرامها برابرند، فقر بد بوده و فحشای جهانی و بی کاری مزمن، جنایات و قهری است که نظام سرمایه داری مرتکب می شود و دموکراسی و آزادی در اقیانوس فقر و مذلت معنایی واقعی ندارند و ابتکار و ظرفیتهای فردی انسان نمی توانند

توجهی برای شکافهای عمیق طبقاتی و محرومیت‌های فلاکت بار باشند، بدون تردید مورد حمله ی ارتشیان رامسفلد و ماموران وحشی اشکرافت، قرار می گیرند. مهم نیست در کجای جهان زنده گی و فعالیت می کنند. شما اگر در هر جای جهان، اعتقاد دارید که ملتها حق تعیین سرنوشت ملی و سیاسی داشته و نباید توسط رژیم بوش در راس نظام جهانی سرمایه، مورد تجاوز نظامی قرار گرفته و بی خانمان شوند؛ شما اگر معتقدید که انسانها در هر کجا که هستند باید به خوراک و پوشاک، وسایل بهداشتی و آب سالم و ... دست رسی داشته باشند؛ بدون تردید توسط محافظه کاران جدید که امروز در رژیم بوش در راس حاکمیت قرار داشته و آن را قبضه کرده اند، تحت فشار، ظلم و ستم قرار می گیرید. در چنین شرایطی، مردم جهان، به ویژه بشریت زحمت کش، درمقابل تعرض جدید امپریالیسم چه باید بکنند؟

نتیجه گیری : رژیم بوش و مردم صلح طلب جهان

آیا رژیم بوش تحت اندیشه ها و عمل کردهای محافظه کاران جدید موفق خواهد شد که به هدف جاه طلبانه و سیطره جویانه خود برسد و امپراتوری اش را براساس "پاکس آمریکانا" در جهان بنا کند؟ هر نوع جوابی به این سوال در وهله ی اول مشکل به نظر می رسد و احتمالاً هر جوابی نیز نمی تواند قطعی و به طور یقین فورموله شود. اما آن چه که یقین به نظر می رسد این است که هیئت حاکمه ی آمریکا در فاصله ی خراب کردن ساختارهای موجود امروز جهان (سازمان ملل متحد، نهادهای منطقه ئی و قاره ئی و دولت-ملت‌ها) و دوباره ساختن فضای سیاسی مساعد و بی سابقه ئی را برای مردم جهان و نیروهای انقلابی باز می کند که مانع از ساخته شدن آن بنای جدید امپریالیستی و ارتجاعی بشوند و برعکس به جای آن جهان نوینی بسازند. وحشی گری قبل از آن که چیزی برای آمریکا تولید کند همه ی ساختارهای سلطه و کنترلش را شکننده می سازد. دولت آمریکا امیدوار است که از طریق اختراع بهانه ها و دروغها، مردم جهان را گیج و فلج ساخته و در انتظار نگهدارد تا فرصت کند دنیای جدید استثمار و ستم اش را بسازد. اما به رژیم بوش نباید این فرصت را داد. همین امروز، روشن کردن مرز تمایزات میان قربانیان نظام و تمام نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی، اهمیت تاریخی دارد. امروز حرکت مبارزاتی مردم برای ساختن دنیایی نوین، ابعاد تاریخی پیدا کرده است. این مبارزات خصلت قرن حاضر را رقم خواهد زد. بنای کهن امپریالیستها غیر از درد و رنج برای اکثریت مردم جهان چیزی در بر نداشت و بنای بازسازی شده اش (که موجب تحکیم همان مناسبات کهن خواهد شد) آینده فلاکت بار تری را برای مردم جهان به بار خواهد آورد. به همین علت، باید مانع تحقق و پیروزی آن شد. باید تمامیت نظام سرمایه داری را با انقلابهای دموکراتیک نوین و سوسیالیستی نابود کرد. به گمان من، تعرض و ایجاد فشارهای سیاسی علیه مردم زحمت کش و نیروهای برابری طلب و

ضدنظام جهانی سرمایه موقتی بوده و ناموفق خواهند ماند. زیرا نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا، دچار بحران مزمینی است که از تناقضات درونی اش برمی خیزد. دنیای سالهای بعد از حمله ی نظامی به عراق برخلاف ادعاهای محافظه کاران نوین، دنیای "دموکراسی" و آزادی و امنیت و ثبات زیر سایه ی "بازار آزاد" نئولیبرالها نخواهد بود. درحال حاضر ما شاهد بروز و گسترش جنبشهای اجتماعی نوینی در سراسر جهان علیه اَبَر قدرت امپریالیستی آمریکا، هستیم که رژیم بوش را در زمینه های مهم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتا نظامی به چالش می طلبد. در یک کلام، به دو راهی تاریخی رسیده ایم: یا آنها(مدیران و نظامیان جهانی سرمایه) نظامشان را در بربریت تحکیم می کنند و یا این که ما(قربانیان نظام جهانی سرمایه) نظام خودمان را به وجود خواهیم آورد. و سیر حرکت تاریخی با ما است و نه با مرتجعین و امپریالیستها!

* * *

جدال زیر سلطه با سلطه گر !

گفتم : آن گاه که انسانی

زاده شود از مادر

بر جمع بپیوندد

آزاد و برهنه پیکر.

با خویش نیاورده

ارشی ز شکم مادر

جز خویشتن خود را

از یک پدر و مادر.

پس هر بشری باشد

از کودک آن دهقان

تا کودک آن قیصر

هم نوع بشر. انسان .

گفت : زاده شدن کودک

در آرامش و در بستر

کی بوده به یک سان
 با زاده شدنی دیگر
 در کوچ و فرار از بمب
 بی دکتر و بی هم سر!
 نوزاد درون کاخ
 محصور زر و زیور
 نوزاد درون کوخ
 با فقر شود یاور
 این جاست تفاوتها!
 گفتم : هم فقر و هم ثروت
 زائیده ز یک جبرند
 زیرا که زمین و آب
 ارزانی انسانهاست
 هم جمله ی کالاها
 زائیده ی فکر و کار
 پس فقر ندارد معنا
 در جامعه ای و آه .
 گفت : جنگ است میان ضدین
 در کل و یا در اجزاء
 در جنگ برنده باشند
 پیوسته قوی ترها
 سرمایه و دارائی ها
 ادیان و نظر سازی ها
 در خدمت ما بوده
 بسیار در این دنیا.
 گفتم : بین! جامعه ی انسانی

در حرکت خود داریم
 از حیطه‌ی بایدها
 سوی رهائی‌ها.
 گفت : آزاد بکن خود را
 از باید، نباید‌ها
 بینی که هزاران سال
 بوده‌است تمایزها .
 گفتم : بنگر به جد تاریخ
 بین رزم طبقاتی را
 بر ضد ستم‌کاران
 طی هزاران سال
 تا لحظه‌ی پیروزی .
 گفت : حرفم فقط این است :
 تا بوده چنین بوده ؟
 گفتم : نمانده چنان که گویی
 نه چون این که خواهی (۱)
 گفت : ما صاحب هرچیزیم
 از آب و زمین و خانه ،
 سرمایه و کالاها.
 از دانش و ارتش‌ها
 تا جمع رسانه‌ها.
 آماده‌ی پیش‌گیری
 آماده به هر جنگیم ؟
 گفتم : دنیای تو محدود است
 محشور خود خواهی‌ها
 نشناخته‌ای خود را

چونان بشری آزاد
 در دنیای تمایزها
 اما، پیروزی انسانها
 آزاد ز قید و ز بند
 نزدیک بود، فردا !

* * * ۴۸ مرداد ۱۳۸۲ ع. بینالودی

(۱) از حافظ : "چنان نماد و چنین نیز هم نخواهد ماند"

* * *

هر روز

هر روز خوانم زیاد
 احوال نسل جوان
 کز فقر و تنگدستی
 آنکه که نیروی کار
 ارزان دزدیده شد
 در بازار تبادل
 به نام برابری !
 کافی نگردد آن مزد
 بر کل احتیاجات
 اجبار می‌دهد حکم :
 چون کلیه‌تان دوتا هست
 جای فروش باقی‌است (۱)
 بهر فروشی ارزان !

بزنند یک ز آنان .
 پول به دست آمده
 دود شود، یا بخار
 گر که جوانی فقیر
 برای هم سر گیری
 محتاج پول آن است!
 یک روز ز انکستما
 با چرخش غلطکی
 له، به زیر ماشین
 روز دگر ، دستی.
 یک روز می شود کور
 چشمی و کوشی گر
 در کارگه مکنده نیرو
 درجایگه خورنده ی جان.
 روند کار این است :
 در خیل و لشکر کار
 حق نیست دو عضو داشتن !

* * *

هر روز آید خبر
 میلیاردها از حساب
 در بانکها مفقود شد
 بودجه ی کل کشور
 در دستگاه "رهبر" (۲)
 یا شورای نگهبان
 تلویزیون ایران

بدون حساب، کتاب
 ریخته شود به خروار
 کز اسکله‌ی بهمین
 در بندر عسلویه
 قاچاق کنند کاه
 سوی دگر کشورها
 یا اجناس گردد وارد
 بی کنترل ز آنجا
 که سود انجمنی را
 بی ریختن عرقی،
 بی قطع دست، پائی
 ریزد به جیب اکبر (۳)
 تداوم دزدی‌ها
 بی‌کشتن زهراها (۴)
 به دست قاضی شر
 بی پُر کردن زندان
 از کارگر، دانش‌جو،
 هنرمند و وکیل،
 نویسنده یا مضبر،
 بی زجر و بی اشکنجه
 یا آواره اندر جهان
 ایرانی آزاده
 چه‌گونه ممکن باشد ؟
 * * *
 هر روز این خبرها

ناخوشر از روز پیش
 پُر کرده سایت‌ها را.
 گویی قرار این است
 ایران کنند ویران
 خشک و تمام گردد
 از نفت تا دفتینه
 در زیر خاک ایران .
 پس مفت این گفته‌هاست
 کزادی و یکسانی
 از کارگر و دهقان
 پرستار و معلمان
 تا اکبر و جنتی
 تا سلطان خراسان
 با ترفند پارلمانی !
 در فردای انقلاب
 حاکم دی. محکوم است.
 محکوم. گردد حاکم
 بی هیچ قید و شرطی.
 پس مفت این گفته‌هاست
 آزادی و یکسانی
 در آشتی ملی.
 آزادی و برابری !

۱۴ شهریور ۱۳۸۲ - ع. بینالودی

(۱) - اکثر کلیه فروشان کارگران جوانند. (۲) دستگاه رهبری و متعلقات حساب خرجهایشان را پس نمی‌دهند. (۳) - اسکله بهمن مخصوص بردن ستگهای معدنی به دبی و ساختن آسمان خراشهای اکبر شاه است. (۴) - زهرا کاظمی مظلومانه به فرمان‌الدنگی به نام قاضی (مرتضوی) شکنجه شده و جان باخت.